الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

بعونه تعالی کتاب مستطاب در حلت و اباحت سماع المسمی به

بذریعه | رجسٹری ہوا | حقوق محفوظ شد

رساله اصول السماع عربی

مصنفه حضرت مولانا فخر الدین زرادی خلیفه حضرت

سنه ۱۸۸۹ء | مع ترجمه فارسی | سنه ۱۳۰۶ھ

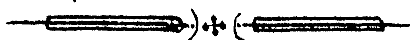
شائع کرده بنده ذو الجلال حسن نجی لال مؤلف رسند ساں ولی مخزن الحکایات و مالک مطبع محب ہند

در مطبع محب هند دهلی واقع دریا گنج طبع شد

قیمت سریرام پوری کاغذ ۲ / ولایتی کاغذ ۳ / محصول ...

هو العزیز

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم



سپاس بیقیاس مر خالق بیچون و بیچگون را بر آنکه زمرۂ اولیا را مخصوص گردانید از بندگان خویش و درود نا محدود بر رسولے را که شفاعت خواہد کرد او شان را بفضل عمیم خویش بموجب آیہ کریمہ وَمَآ اَرْسَلْنٰکَ اِلَّا رَحْمَۃً لِّلْعٰلَمِیْنَ و بر آل و اہل بیت و یاران او باد اما بعد میگوید بندۂ کمینہ سر فدا کردہ جان نثار نمودہ دین و دنیا سپردہ مرادات دارین یابندہ حاجات کونین ستانندہ آستانہ فیض نشانہ درگاہ والا جاہ جناب فیض مآب خواجہ راستین شمس العاشقین قمر المعشوقین فخر الاولین والآخرین متمسک المشائخین سلطان المشائخ فی السموات والارضین حضرت خواجہ نظام الحق والشرع والہدی والدین محبوب الٰہی اَلَّذِیْ کَانَ وَلِیًّا وَّاٰدَمُ بَیْنَ الْمَآءِ وَالطِّیْنِ مطیع اللہ الطالبین بر برکت مزار عقیدت آئین فدویت گزین ظہیر الدین کرانوی کہ یکے از غلامان واحدی از متوسلان خلاصۂ خاندان مصطفوی نقاوۂ دودمان مرتضوی حضرت سید عوض علی چشتی نظامی فخری دہلوی ادام اللہ تعالیٰ برکاتہ ہست کہ این ترجمہ رسالہ البست کہ حضرت مولانا فخر الدین زرادی کہ یکے از اجلہ خلفائے حضرت سلطان المشائخ محبوب الٰہی بودند قدس اللہ سرہما العزیز در حلت و اباحت سماع تصنیف فرمودہ اند و باعث تصنیف

این رساله از سیر الاولیا معلوم میشود که در وقت دولتِ حیات جناب حضرت سلطان
المشایخ قدس الله سره العزیز حاسدان و متعندان از سماع شنیدن آنحضرت عناد
و حسد میبردند و اندرون خود از کینه و فتنه پر کرده بودند و از اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ الْمَحْسُوْدِیْنَ
مِنَ الْحَاسِدِیْنَ که بزبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشته است خبر نداشتند
معنی آنکه ای خدایا بگردان مرا از حسد کرده شدگان و مگردان مرا از حسد کنندگان
و همیشه از راه عناد آرزو میداشتند که از بادشاه عهد گفته محضر سماع مقرر سازند یا
حضرت پر عظمت سلطان المشایخ منتها گفته آخر در عهد سلطنت سلطان غیاث الدین تغلق
شیخ زادهٔ حسام نافرجام که در اوائل بانواع شفقت و مرحمت حضرت سلطان المشایخ
بود و از شومت سر شهرت خود معنی ذوق شوق در وی پیدا نشده بود خواست که جهت
سماع غوغاء محضر سماع پیدا آرد و قاضی جلال الدین ولوالجی نائب حاکم مملکت که
در تعصب اهل عشق مشهور بود و دیگر دانشمندان متعندان شیخ زادهٔ حسام را انگیخته
پیشوائے خود ساختند و مقرر کرده از بادشاه گفتند که سماع در مذهب امام اعظم حرام است
و شیخ نظام الدین که مقتدائے عالم است میشنوند چندین هزار خلق در کار نامشروع
متابعت او میکنند بادشاه بشنید چون ورا از حلت و حرمت سماع خبر نبود متحیر شد که
این چنین بزرگے مقتدائے عالم نامشروع چگونه کند هم نعوذ بالله عما یقول الظالمون
معنی آنکه پناه میجوئیم بخدا از آنچه میگویند ظالمان و سوالها و فتوئها قاضی حمید الدین
ناگوری و روایات کتب شرعیه پیش بادشاه بردند گفتند که چون علمائے دین در حرمت
سماع فتوی کرده اند جمله علمائے شهر و صدور و اکابر را طلب کنند و محضر سازند و
معتقدانکه این خبر بخدمت حضرت سلطان المشایخ رسانیدند آنحضرت هیچ بخود
راه ندادند و علمائے اعلم وقت که بخدمت گاری آنحضرت منسوب بودند پیش از
رفتن در محضر سماع آیات و دلائل اباحت سماع برائے استحضار مسائل روبرو عرض
میکردند چون درونهٔ آنحضرت از علم لدنی مملو بود هیچ بایشان التفات نمیکردند و
لیکن آنها نرا هم بر تبحر علم سلطان المشایخ اعتقادے کامل بود افضل آنحضرت

دیگر برائے بادشاه طلب واقع شد از یاران خود کسے را طلب نکرد فاما قاضی محی الدین کاشانی
و مولانا فخر الدین زرادی بغیر طلب برابر بندگان آنحضرت رفتند و آنجا پیش از همه
محضر سماع شود قاضی جلال الدین نائب حاکم که مدعی اهل سماع بود سلطان المشایخ
را سخنان نصیحت آمیز و کلمات تعصب انگیز گفتن گرفت چنانکه نه لایق مجلس آنحضرت
بود و آنحضرت تحمل میکرد و حلم می ورزید چون سخن بدینجا رسید که بعد ازین اگر دعوے
کنی در سماع بشنوی منکه حاکم شرع ام ترا بیازارم سلطان المشایخ ازین سبب در غضب
شد و فرمود که معزول باد ازین شغل که بقوت آن این سخن میگوئی چنانچه بعد از دوازده
روز از قضائے الٰهی معزول شد و عنقریب سفر کرد و شیخ زاده حسام گفت که در مجلس شما
سماع میباشد و رقص مے کنند و آواز نعره و آه میکنند سلطان المشایخ فرمود که غلبه مکن معنی
سماع بگو چیست او گفت نمیدانم آنحضرت فرمود چون معنی سماع ندانی با تو سخن
کردن نشاید شیخ زاده حسام ملزم شد و ساکت گردید و بادشاه که سخن دلپذیر حضرت
سلطان المشایخ بگوش هوش بشنید و گفت که صاحب غلبه مکنید بشنوید شیخ چه میفرماید و مولانا
حمید الدین و مولانا شهاب الدین ملتانی ساکت بودند بلکه مولانا حمید الدین بیان میکردند
چنانکه مدعیان در مجلس سلطان المشایخ میگویند همچنان نیست من برخلاف آن معا
کرده ام درین محل قاضی کمال الدین گفت که جائے روایت دیده ام قال ابو حنیفة
السماع حرام والرقص فسق یعنی گفت ابوحنیفه که سماع حرام است و رقص کردن کار
فسق است نزدیک او درین اثنا مولانا فخر الدین زرادی روئے مبارک خود جانب علمائے
شهر کرده و از وفور علم و قوت ولایت خود گفت که شما از دو جهته یک جهته گیرید اگر جهته حرمت
گیرید حل ثابت کنم و اگر جهته حل گیرید حرمت ثابت کنم و فی الحقیقت چنان قوت علم و
تقوی داشت که اگر پیشینه علامۂ عصر بودے تا او را ملزم نکردے نماندے و اصلا
در بحث مسامحت نکردے و هم در اثنائے بحث مولانا علیم الدین نبیسۂ شیخ الاسلام
بهاء الدین ذکریا درآمد بادشاه ازوے پرسید که تو هم دانشمندی درین باب چه میگوئی
که سماع حلال است یا حرام و چون در بغداد و روم و شام گردیدی مشایخ آن ضلع

میشنوند یا نه مولانا علم الدین گفت که من درین مقدمه رساله مقصده نام نوشته ام
و ادله حلت حرمت آورده ام و دران کتابت کرده ام اما آنانکه بدل میشنوند ایشان را
مباح است و آنانکه بنفس میشنوند ایشان را حرام و در همه شهرها و هر دیار بزرگان و
مشایخان سماع میشنوند و بعضے با دف و شبانه و کسی ایشانرا منع نمیکند و سماع درمیان
مشایخ از شیخ جنید و شبلی موروث است پس بادشاه این چنین شنیده ساکت گشت
و مولانا جلال الدین گفت که بادشاه بر حرمت سماع حکم کند و مذهب امام اعظم رعایت
دارد. درین محل حضرت سلطان المشایخ از بادشاه فرمود نخواهم که درین باب حکمے کنی
بادشاه حکم آنحضرت قبول کرد و هیچ حکم نکرد و درین حرف دو روایت است یکے
آنکه مولانا فخر الدین زرادی در رساله اباحت سماع که نام او کشف القناع من وجوه السماع
کرده است آورده است و صحیح همین است چرا که مولانا فخر الدین زرادی دران مجلس
حاضر بود و بیشتر بحث با قاضی کمال الدین صدر جهان او کرده و آن اینست وما
قال المخالف من الادلة فی تضلیل من یقول بالتحلیل ثم کان ظاهر البطلان یرجع
البحث الی الحرمة والحل ثم اولی الی اولویة الترک والفعل وکان ذلک من اول الضحی الی اوان الظهر
المجلس من عند السلطان معنی آنکه و آنچه گفته است مخالف از دلیلها در گمراه کردن کسے که میگوید
بحلال گردانیدن هرگاه که بود ظاهر دروغ رجوع کرد بحث سوئے حرام شدن و حلال
شدن پستر رجوع کرد سوئے بهتر بودن ترک و کردن و بود این قصه از اول وقت
ضحی تا اول سایه اصلی زوال پستر برخواستند همه مردمان مجلس از سرائے بادشاه
و روایت دوم آنکه بادشاه حکم کرد حضرت سلطان المشایخ وقتیکه خواهند سماع بشنوند
کسے منع نکند و آنانکه بنفس سماع بشنوند چنانکه طائفه قلندریان و حیدریان ایشانرا
منع سازند و این روایت ضعیف است زیرا که اینها دران وقت حاضر نبودند و بعد
فراغ بادشاه حضرت سلطان المشایخ را بالتعظیم و تکریم بسیار رخصت گردانید همدرین
روزها یکے از حضرت سلطان المشایخ پرسید که مگر درینوقت حکم شده است که حضرت
مخدوم هرگاه که خواهند سماع بشنوند و را حلال است آنحضرت فرمود اگر حرام است

بگفتہ کسے حلال نشود و اگر حلال است بگفتہ کسے حرام نشود و لیکن مسئلہ مختلف فیہ است حضرت امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ حکم استماع با دف و شبانہ مباح میدارد و بر خلاف علمأ ما و اکنون ہر چہ حاکم کند ہمان باشد مولانا ضیاء الدین برنی در حیرت نامہ خود مے آرد چون سلطان المشایخ از محضر مذکور در خانہ آمد بوقت نماز پیشین مرا و مولانا محی الدین کاشانی و امیر خسرو را طلب کردہ فرمودند کہ دانشمندان دہلی بعداوت و حسد من پر بودند میدان فراغ یافتند و سخنہا پر از عداوت بسیار گفتند و عجبے امروز معائنہ شد کہ در معرض حجت احادیث صحیحہ حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نمی شنوند و ہمیں میگویند کہ در شہر ما عمل بر روایت فقہ مقدم است بر حدیث و ہر بار کہ حدیث صحیح حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مذکور میشد بر می آمدند و منع میکردند کہ این حدیث متمسک شافعی است و او دشمن علماء ماست و ہیچ عالمی نہ دیدہ شدہ و نشنیدہ شدہ کہ احادیث صحیح آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم را انکار کردہ باشند و اینچنین سخن نمیگوید مگر آنکس کہ از حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم اعتقادے نداشتہ باشد و ہم سلطان المشایخ میفرمودند نمیدانم کہ این چہ روزگار ست دران شہرے کہ این چنیں مکابرہ کنند چگونہ آباد ماند عجب است کہ خشت خشت نشود چون بادشاہ و امرا و خلایق از قاضی و علمائے شہر میشنوند کہ درین شہر عمل بر حدیث نیست چگونہ اعتقاد بر حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم راسخ ماند و از انوقت کہ ایشان روایت کردن حدیث منع میکردند من ترسانم کہ شومت این چنیں بد اعتقادی کہ از علمائے شہر معائنہ شد از آسمان بلا و جلا و قحط و وبا بر سر شہر خواہد بارید از ان بود کہ در چہارم سال ازین ماجرا تمامی علمأ کہ در محضر بودند و دیگران ہم بسبب ایشان در دیوگیر جلا کردند و بیشتر ازان علمأ در دیوگیر سر نہادند قحطے مہلک و وبائے سخت در شہر پیدا شد سبحان اللہ ہر سخنے کہ زبان مبارک حضرت سلطان المشایخ گذشتہ بود عین آن معائینہ شد و تمامی این محضر سماع در سیر الاولیا مرقوم است دریں رسالہ بنا بر سند خلاصہ آن نوشتہ ام و در فواید الفواد ملفوظ حضرت سلطان المشایخ قدس اللہ سرہ العزیز احوال سماع

بسیار جا مذکورست من عین آن عبارت تبرکاً آورده ام جائے فرموده که سکه سماع
درین شهر قاضی حمید الدین ناگوری نشانده است قاضی حمید الدین قدس الله سره العزیز
المبارک و قاضی منهاج الدین همچون او قاضی نشده و صاحب سماع بودند به سبب
ایشان اینکار استقامت پذیرفت اما قاضی حمید الدین ناگوری با آنکه مدعیان با او
منازعت کردند و خصومت بسیار و قاضی همبران حرف ثابت بود جائے فرموده که
چون ذکر سماع شنیدن قاضی حمید الدین بسیار شد مدعیان آن وقت فتوا بسیار
کردند جوابها شنیدند و هم نبشتند که سماع حرام است فقیهے بود که او با قاضی حمید الدین
آمد و شد داشت مگر او همبران فتوی چیزے نبشت این خبر با قاضی حمید الدین
رسانیدند درین میان آن فقیه بخدمت قاضی حمید الدین آمد قاضی حمید الدین
روسوئے او کرد و گفت تو هم جواب آن نبشتهٔ فقیه شرمنده گونه شد گفت آرے
نبشته ام برین حرف خواجه ذکره الله بالخیر فرمود روزے قاضی حمید الدین چیزے از
سر خود بیرون داد با آن فقیه گفت آن مفتیان که جواب نبشته اند نزدیک من
ایشان هنوز در شکم مادر اند اما تو زاده شدهٔ ولے هنوز طفلی و جائے دیگر فرمود که مولانا
برهان الدین بلخی را با وفور علم کمال صلاحیت هم بود چنانکه بارها گفتی که خدائے
عز و جل مرا از هیچ کبیره نخواهد پرسید مگر از سماع آنگاه خواجه ذکره الله بالخیر تبسم فرمود
و گفت که مولانا برهان الدین چو این سخن بگفتی که خدائے عز و جل مرا از هیچ کبیره
نخواهد پرسید این هم بگفتی که مگر از یک کبیره از و پرسید ند که آن کبیره کدام ست
گفت سماع چنگ که آن بسیار شنیده ام و این ساعت هم اگر باشد بشنوم و جائے
فرموده که مشایخ فرموده اند که در سه وقت نزول رحمت باشد یکے در حالت سماع دوم
در وقت طعام که بر نیت قوت طاعت خورند سیوم در وقت ماجرا و صفا کردن
درویشان و جائے فرمود که صاحب مرصاد درین باب رباعی نوشته

دنیا طلبا جهان بکامت بادا — وین جیفهٔ مردار بدامت بادا
گفتی که بنزد من حرامست سماع — گر بر تو حرامست حرامت بادا

باز بنده عرض داشت کرد که اکثر علما دریں باب بحثے کنند و در نفی سماع سخن گویند نیکو نماید اما آنکه در جامهٔ فقر باشد او چگونه نفی کند و اگر هم بنزدیک او حرام باشد آنقدر کن که خود نشنود و اما با دیگران خصومت نکند که مشنوید خصومت صفت درویشان نیست خواجه ذکره الله بالخیر تبسم فرمود باز بنده عرضداشت کرد که بنده این طائفه را که منکر سماع اند نیکو میداند و بر مزاج ایشان وقوفے تمام دارد و غرض آنکه ایشان که سماع نمی شنوند هم چنیں میگویند که ما از ان نمی شنویم که حرام ست بنده سوگند نمی خورد امارا است میگوید که اگر سماع حلال بودے هم ایشان نشنیدندے خواجه ذکره الله بالخیر بریں سخن تبسم فرمود و گفت آرے چوں در ایشاں ذوقے نیست چگونه شنیدے و هرچه شنیدندے و جائے در سیر الاولیا آمده که حضرت گنجشکر در حق سلطان المشایخ قدس سرهما فرموده که من از خدا خواسته ام که هرچه تو خدا خواهی بیابی بعد ازان آن روز عصا بمن دادوے فرمود که شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس الله سره العزیز در حجره سر برهنه کرده و بشره متغیر کرده میگشت و ایں بیت میگفت **بیت**

خواهم که همیشه در وفائے تو زیم	خاک شوم و بزیر پائے تو زیم
مقصود من خسته زکونین توئی	از بهر تو میرم از برائے تو زیم

چوں بیت تمام کرد سر بسجده نهاد چند کرت من مثل این دیدم در حجره در رفتم و سر در قدم شیخ شیوخ العالم نهادم شیخ کبیر فرمود بخواه چه میخواهی من چیزے دینی خواستم شیخ مرا بخشیده بعده پشیمان شدم که چرا نخواستم که در سماع بمیرم بعده قاضی محی الدین کاشانی پرسید آنچه بود سلطان المشایخ فرمود که استقامت خواستم شیخ مرا بخشید المرام آنکه چوں رساله حضرت مولانا فخر الدین زرادی بزبان عربی بود لهذا بموجب فرموده سیدی سندی مرشدی ترجمه آن بزبان فارسی کردم آیدم فی الرجاء ان یقبله الکاملون الماهرون وان کره الحاسدون الظالمون کما جاء فی التنزیل والله متم نوره ولو کره الکافرون یعنی آنکه وامید از خدائے تعالی اینکه قبول کنند ایں ترجمه را کاملان و ماهران واگرچه کراهیت برند حسد کنندگان و ظلم

نمایندگان چنانچه آمده است در قرآن شریف وخدا تعالی تمام کننده نور خود است واگرچه مکروه پندارند کافران **نزا ابتدا ء رسالہ اصول السماع** بسم الله الرحمن الرحیم

م الحمد لله الذی خص الاولیاء بحسن الاستماع ت حمد برائے خدائیست چنین خدا که مخصوص گردانیده اولیا را به نیکوئی شنیدن مترجم میگوید که باید دانست که ایجاد وامداد یکے سماع ومعنی آن شنیدن است هر چیز را که بشنود ودیگرے حسن سماع ومعنی آن شنیدن کلام حق وکلام قدیم واین مخصوص است مر اولیا را قدس الله سرهم وایشان جز کلام حق هیچ نمیشنوند واگر چیزے میشنوند بران حمل میکنند کما قال الله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله چنانچه این بیت بر همین آیه محمول است +

هر کجا بینگرم روئے ترا می نگرم	در و دیوار بین آئینه شد از کثرت شوق

م واطیاب اسرارهم بلطائف المخاطب عند السمع ت وخوش گردانیده درونها ایشانرا به باکیزگی ها چیز ہائے خطاب کرده شده نزدیک شنیدن م واسمع قلوبهم کلامه القدیم بکشف القناع وشنوانیده دلهائے ایشانرا کلام قدیم خود بکشودن پرده ها م والصلوة علی محمد سید الانبیاء بالاجماعات ودرود نازل باد بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سردار پیغمبران بالاتفاق وعلی اله واتباعه الذین لهم حسن الاتباع ت وبر اولاد ومتابعان او رسنیں ها که بر سے ایشان نیکو متابعت م المقدمة ت مقدمه در لغت آنرا گویند که پیشوائے لشکر باشد ودر اطلاح علما آنرا که در شروع کتاب یا شروع علم ذکر آنرا مقدم باشد م اعلم ان اهل السنة والجماعة ثلث فرق ت بدانکه اهل سنت وجماعت سه فرقه هستند م الفقهاء ت یکے فقهاء م والمحدثون ت دویم محدثان م والصوفیون ت سوم صوفیان م فالفقهاء سمو المحدثین اصحاب الظواهر ت پس فقیهان نام نهاده اند محدثان را صاحبان ظاهر لانهم یعملون بمجرد الخبر ویطلبون الاسناد للحضرت زیرا که اوشان اعتماد میکنند فقط بر حدیثیکه روایت کرده شده باشد از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم وطلب میکنند سندهائے صحیح را که راوی ومعتبر باشد **فقهم** وهم اهل الرای ت وایشان یعنی محدثان نام نهاده اند آنها را یعنی فقیهانرا صاحبان عقل م لانهم یعملون بالرای ویترکون الخبر الواحد ت برائے اینکه آنها عمل میکنند

برعقل خود و ترک میکند حدیث میکند حدیث واحد را یعنی حدیثی راکه راوی او یک باشد م فعندهم
العمل بالدرایت مع وجود مخالفته للخبر الواحد عن الثقات جائز ت پس نزدیک
اوشان عمل کردن برعقل وقیاس باوجود مخالف شدن حدیث که واحد شدن ازراویان ثقه
معلوم باشد جایز است م وعند المحدثین لا یجوز ..... ت پس نزدیک محدثان جایز
نیست م والصوفیة اجود الفریقین للصفات وصوفیان جید ترین هردو گروه هستند وصاف تر
اوشان م لانهم یتوجهون الی الله تعالی بترک الالتفات عما الله تعالی ت زیراکه اوشان متوجه میشوند
سوئے خدا تعالی بترک کردن التفات ازچیزیکه ماسوائے خدا تعالی است م فهم یعملون بالله
الاحوط ولا یقبلون المذهب المعین ت پس اینها عمل میکنند بمذهب محتاط تر و
قبول نمیکنند مذهب معین را م کما قال بعضهم الصوفی لا مذهب له ای المذهب
المعین ت چنانچه گفته اند بعضی اوشان که صوفی نیست مذهب ازبرائے او یعنی مذهب معین م
ویتمسکون بقوله علیه الصلوة والسلام ت وتمسک میکنند بقول پیغمبر خدا سلام وبار
براو درود وسلام م اختلاف امتی سعة فی الدین ت اختلاف امت من وسعت است دردین
م فاذا کان الاختلاف توسیعا فالاختیار المذهب المعین تضییق ت پس هرگاه بیک
که اختلاف وسعت شد پس اختیار کردن مذهب معین تنگی است م وتضییق الموسع ممنوع فی
الدین ت وتنگ کردن کشاده شده را منع کرده شده است دردین م لانه حرج فی حق المکلف
ت زیراکه این حرج است درحق تکلیف کرده شده یعنی بنده م وکذلک منع النبی صلی الله
علیه وسلم الاعرابی حین دعاء ت وبرائے همین منع کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اعرابی را وقت دعا کردن او واعرابی ساکن دیهات را گویند م اللهم ارحمنی ومحمد ولا ترحم معنا
احدا ت مکن همراه ماکسے دیگر را مارا ومحمد را رحمت بار خدایا رحمت کن م لقد حجرت واسعا
ای تضییق ت وفرمود جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که البته تحقیق تو تنگ کردی تو
فراخ را م فثبت ان اختیار المذهب المعین لیس بشیئ ت پس ثابت شد که اختیار کردن
مذهب معین چیزے خوب نیست م وهو طریق العوام ت واین راه عوام است م ویؤیده
الکتاب والسنة ت وتائید میکند این را قرآن وحدیث م وجمع علیه المحققون

کردہ اندرین محققان م والکتاب ھو قولہ تعالی فاسئلوا اہل الذکر ان کنتم لا تعلمون ت پس قرآن
این قول خدائیتعالے است پس سوال کنید اہل ذکر را اگر باشید نے دانید م فالامر بالسوال
من غیر تعین یدل علی ان اختیار المذھب المعین بدعۃ ت پس حکم او سبحانہ بسوال
بدون معین کردن اہل ذکر دلالت لیکند بر آنکہ اختیار کردن مذہب معین بدعت است م
واما السنۃ فقولہ علیہ الصلوۃ والسلام ت ولکن حدیث پس قول آنحضرت است برو
درود وسلام م اصحابی کالنجوم بایھم اقتدیتم اھتدیتم ت یاران من ہمچو ستارگان اند
بہر کسے کہ از ایشان اقتدا کنید ہدایت یابید م فالامر الاقتداء کالامر بالسوال فی ترک الاختیار
ت پس حکم اقتدا در حدیث ہمچو حکم سوال است در قرآن مجید در ترک کردن اختیار یعنی
چنانکہ در قرآن شریف حکم سوال مطلق است از کسی شخص معین نیست ہمچنین در حدیث حکم اقتدا
از کسے صحابی معین نیست م واما الاجماع فھو ظاھر ولیکن اجماع پس ظاہر است م
لان الاستفتاء فی اقوال العلماء المجتہدین واجب حتی یمیز العاقل دلیل الراجح من المرجوح
والقوی من الضعیف ندیراکہ نظر کردن در قولہائے عالمان مجتہدان واجب است تا کہ
تمیز کند عقلمند دلیل غالب را از مغلوب و قوی را از ضعیف م لزیادۃ الرشد فی الاصول
ت برائے زاید شدن رشد در اصول م و ھو طریق طالب العلم ت و این راہ طلب کردن علم است م و
طلبہ واجب بالاجماع ت وطلب کردن علم واجب است بالاتفاق م لما ورد فی الحدیث ت چنانکہ
درین مقدمہ حدیث شریف وارد است م طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم ومسلمۃ ت یعنی طلب کردن علم فرض
است بر ہر مرد مسلمان و زن مسلمان فاختیار المذھب المعین بالتقلید لسداد
ھذا الباب پس اختیار کردن مذہب معین بتقلید بند کردن این باب است م و
القیاس کذلک لکونہ ترجیحا بلا مرجح ت وقیاس نیز ہمچنانست است برائے
بودن او یعنی اختیار مذہب معین غلبہ بدون غالب کنندہ زیراکہ اختیار کردن مذہب
معین با وجود برابر شدن ہمہ مذہب ہا اہل سنت وجماعت در حقیقت دعوی است بدون
دلیل م وحرج فی حق المکلف کما ذکرہ ت و حرج در حق تکلیف کردہ شدہ یعنی بندہ
چنانچہ ذکر کردہ اند وشان یعنی فقیہان م فاذا کان الصوفیۃ فی مذھب غیر معین

وروایة الفقهاء علیهم لیس بحجة ت پس آگاه که صوفیان در مذهب غیر معین شدند زیرا که
نه فقط قول فقیهان میگیرند و نه قول محدثان بلکه در هر چیزیکه احتیاط زیاده باشد همان را میگیرند
پس روایت فقیهان بر اوشان حجت نیست م فافهم ت پس فهم کن م واسمع الان ت بشنو اکنون
م فها انا شرعت فی توضیح السماع واباحته ت پس آگاه باش که حالا شروع کردم در
واضح کردن سماع و مباح کردن او م وصنفت کتابا موسوما باصول السماع ت و تصنیف کردم کتاب
نام نهاده شده باصول السماع م مترجمة علی عشرة اصول واعرضت عن زیادة الفصول
ت و مرتب کردم ویرا برده اصل و کناره گزیدم از زیاده کردن فصلها م

الاصل الاول

فی بیان حقیقة السماع صیغة ولغة واصطلاحا ت اصل اول در بیان کردن حقیقت سماع است
از روی صیغه که کدام صیغه او از روی معنی لغوی و از روی معنی اصطلاحی م السماع
لفظ مشترک ت سماع لفظی است مشترک میان چند معنی م وهو عند بعض الاسم الجامد
کما فی تاج الاسامی السماع السرور ت او نزدیک بعضی اهل لغت اسم جامد است
چنانچه در تاج الاسامی که کتابی است در لغت که سماع بمعنی مسرت است اسم جامد
آنرا گویند که نه خود از کسی لفظ مشتق باشد و نه از وی کسی صیغه دیگر مشتق باشد م وعند الاکثر
هو المصدر بمعنی السمع واستعمل فی المسموع یقال هذا الکتاب سماع ای مسموع
ت و نزدیک اکثر کسان او مصدر است بمعنی شنیدن و استعمال کرده شده است در معنی
مفعول که لفظ مسموع است بمعنی شنیده شده مثلاً گفته میشود این کتاب سماع است
یعنی شنیده شده است و این است تحقیق صیغه و لغت آن م اما فی الاصطلاح فهو
المسموع المطبوع المجموع من الصوت الحسن والکلام الموزون حتی یتیسر الفهم عند الاطلاع علی ذلک
ت لیکن در اصطلاح پس سماع عبارت است از شنیده شده خوش آینده جمع کرده
شده از آواز نیکو و کلام موزون تا که بر نگیرد فهم نزدیک گفتن لفظ سماع بر این معنی م
وفی هذا الاصطلاح مراعات المعنی اللغوی فهو الاصل ت درین اصطلاح یعنی اصطلاح
صوفیه صافیه رعایت کردن معنی لغوی است و همین اصل است م والسماع دون الغناء
لانه استماع الاشعار التی تکون فی ذکر الغولی مع حسن الصوت ت و سماع

مغایر غناست زیراکہ غنا عبارت از شنیدن شعرہائیکہ در ذکر غوانی باشند یا آوازہائے ایشان م والغوانی هی النساء التی یستغنی هی بالحسن عن الزینة ت و غوانی زنانی ہستند کہ بے پروائے باشند بسبب حسن از زینت م کما اشار الیه الشیخ العارف ابو طالب المکی فی قوة القلوب ت چنانچہ اشارہ کردہ است سوئے این شیخ عارف ابو طالب مکی در کتاب قوة القلوب کہ تصنیف اوست م ان الاغانی ما تنتسب به النساء و وصفن به شهدن فیه ت کہ تحقیق آغانی چیزیست کہ چنگل میزنند بان زنان و وصف کردہ شدند بآن و مشاہدہ کردہ شدند دران م و دعی الی الهواء والمشوق الی اللهو ت و دعوت میکند آن چیز سوئے خواہش نفس و شوق میدہاند طرف لہو و لعب م و قوله حجة الاستفاضة علمه فی لغة العرب و کمال ورعه ت و گفتہ آن شیخ حجت است از جہت کثرت و شہرت علم او در لغت عرب و کمال پرہیزگاری او م فالسماع لا یحرم بحرمة ابتداء ت پس سماع حرام نباشد بحرام شدن غناء ہرگز چراکہ آن امور قبیحہ کہ در غناء ہستند در معنی سماع ماخوذ نیست م کو قسم احدان لا یاکل اللحم فاکل لحم السمک لا یحنث عند ابی حنیفة رضی الله عنه ت آیا نمی بینی تحقیق اگر سوگند یاد کند کسی باینکہ نخورد گوشت را پس خورد گوشت ماہی را دروغ گو نمیشود نزدیک امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ م لان اسم اللحم عن الالتحام و هی الشدة والالتحام فیه غیر موجود فلا یدخل فی حکمه حقیقة ت زیراکہ لفظ لحم خبر میدہد از التحام و این بمعنی سختگی و پیوستگی است و سختگی و پیوستگی در گوشت ماہی موجود نیست پس گوشت ماہی داخل نخواہد شد در حکم گوشت در حقیقت م فکذلک السماع یخرج حکم الغناء اذا سمعه لیس عن ذکر الغوانی ت پس ہمچنین سماع خارج میشود از حکم غناء جہت اینکہ لفظ غنا خبر میدہد از ذکر غوانی و او در معنی سماع نیست م فالسماع مطلق والغناء مقید والمطلق خارج عن حکم المقید ت پس سماع مطلق است و غنا مقید است و مطلق خارج میشود از حکم مقید مستر جم گوید چنانچہ استعمال رنگ سرخ مثلاً در شرع ممنوع است و دیگر رنگہا جایز چراکہ حکم مقید کہ حرمت است بر مطلق نمی آید م فاذا کان السماع فارغا عن وصف الغناء فهو مباح بالاتفاق لانه مجموع من الصوت الحسن والکلام الموزون

پس وقتیکہ شد سماع خالی از وصف غنا یعنی از امور یکہ در معنی غناء ماخوذ اند پس آن مباح باشد بالاتفاق زیراکہ تحقیق سماع جمع کردہ شدہ است یعنی مرکب است از آواز نیکو و کلام موزون م واستماعہا فی الشرع جایز اذ کل واحد منہا حسن المعنی فی عینہ ت وشنیدن این ہر دو در شرع جائز است سبب اینکہ ہر یک ازین دو نیکوست بنا بر معنی کہ در ذات اوست م

الاصل الثانی فی استماع الصوت الحسن ت اصل دوم در شنیدن آواز نیکوست م الصوت الحسن نعمۃ زاد اللہ تعالی فی خلق الانسان تحسن لادائہ ت و آواز خوش نعمت ہست زیادہ گردانیدہ است ورا خدائے تعالے در پیدایش انسان پس بہتر است ادا کردن اوم وھو نعمۃ من عندہ التی عبدہ فھو فی نفسہ حسن و استماعہ مستحسن ت و آواز نیکو نعمتی ہست از نزد او سبحانہ سوئے بندہ او پس او در ذات خود نیکو ہست و شنیدن او نیز نیک کردہ شدہ ہست م اذ اللہ تعالی من بہ علی العباد کما جاء فی التنزیل ت زیرا کہ خدائے تعالی منت نہادہ است بآن بر بندگان خود چنانچہ در قرآن مجید آمدہ م ویزید فی الخلق ما یشاء ت معنی چنین است کہ زیادہ میکند او سبحانہ در پیدایش ہر چیزے راکہ میخواہد م قال بعض المفسرین وھو الصوت الحسن ت بعض مفسرین گفتہ اند کہ آن چیز آواز نیکوست م وقراء فی الحلق وھو من نوادر القراءۃ ت بعضی قاریان فی الحلق بضم الحا خواندہ اند و این از قرأت ہائے نادرہ ہست م واصطفی الانبیاء علیہم الصلوۃ والسلام بہ کما قال النبی صلی اللہ تعالی علیہم وسلم ما بعث النبی قط الا ولہ حسن الصوت ت و برگزیدہ شدہ اند پیغمبران برایشان درود سلام بآنچہ فرمودہ ہست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرستادہ شدہ ہست کسی پیغمبر ہرگز مگر برائے او حسن صوت است یعنی پیغمبران را آواز خوش میباشد م فالتلذذ بہ شکر النعمۃ وھو واجب بقولہ تعالی ت پس لذت گرفتن بآن یعنی آواز نیکو شکر نعمت است و این واجب ہست بموجب قول خدائے تعالے م واما بنعمۃ ربک فحدث ت معنی چنین است ولیکن بنعمت پروردگار خود سخن کن یعنی نعمت پروردگار خود را بہ شکر کردن ظاہر کن م فالحدیث یقتضی وجوب التلذذ ت پس حدیث شریف تقاضا میکند واجب شدن لذت گرفتن را م والصوت القبیح منکر کما قال اللہ تعالی ان انکر الاصوات لصوت الحمیر ت و آواز بد انکار کردہ شدہ ہست

چنانچه فرموده است خدائے تعالی که تحقیق بدترین آوازها آواز خر ست م فثبت ان
نقیضه مرضی اذ الشئ یتبین بضده ت پس ثابت شد که تحقیق نقیض آواز بد
یعنی آواز خوش پسندیده است زیراکه شئے ظاهر میشود بضد خود م ولانه معجزة لداود علیه
الصلوة ت و برائے اینکه آواز خوش معجزه حضرت داود پیغمبر است بر او درود و سلام م وهو آیة
من آیات الله تعالی وله تاثیر بلیغ فی القلوب ولذلک کان یرفع من مجلسه الجنائز ت و آواز خوش
آیتی است یعنی نشانی است از آیات خدائے تعالی و برائے او تاثیر است بسیار
در دلها و برائے همین بود که بر داشته میشدند از مجلس هائے او جنازها لما روی عن
الثقات ان داود علیه السلام کان یسمع قراءته الانس والجن والوحش والطیر ان قرء الزبور ت
برائے اینکه روایت کرده شده است از مردمان ثقه بدرستی که داود علیه الصلوة بود که
میشنوند قرأت او را آدمیان و جنات و جانوران وحوش چرپایه و پرنده
وقتیکه میخواند زبور را م وکان یرفع من مجلسه اربعمائة جنازة ممن قدمات
من المستمعین و بود که بر داشته شدند از مجلس او چهار صد جنازه از کسانیکه تحقیق مردند
از شنوندگان م وذکر الترمذی فی نوادر الاصول بالاسناد عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه
ت وذکر کرده است حافظ ترمذی در کتاب نوادر الاصول بسند کردن از ابن عباس
رضی الله عنه م انه قال داود علیه الصلوة والسلام کان یقرء الزبور بسبعین صوتا ت بدرستی
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تحقیق داود علیه الصلوة والسلام بود که میخواند
زبور را بهفتاد آواز م وکان یقرء قراءة یطرب منها المحموم ت و بود که میخواند قرأت که خوش
میشدند از ان حشرات الارض م وکان اذا اراد ان یبکی نفسه لم یبق دابة فی بر ولا
بحر الا استمعت لصوته ت و هرگاهیکه اراده میکرد باینکه بگریاند نفس خود را باقی نمیماند هیچ جانورے
بری و بحری مگر اینکه میشنوید آواز او را م فالصوت الحسن اذا کان معجزة للنبی فاستماعه واجب
ت پس آواز نیکو وقتیکه معجزه پیغمبر باشد پس شنیدن او واجب باشد مترجم گوید که
از سلف منقول است که آواز نیکو خدائے تعالی را نیز پسندیده چنانچه در حدیث
شریف آمده است که شخصے بکمال الحاح و تضرع در جناب الهی دعا میکرد جبرئیل

علیہ السلام عرض نمود کہ اے پروردگار این بندۂ تو دعا میکند قبول کن حضرت رب العزت
فرمود کہ من میدانم حاجت گفتن تو نیست وسبب تاخیر اینست کہ آواز این شخص
خوش می آید پس معلوم شد کہ تعجیل در دعا ناپسندیدہ ست م واللہ اعلم کذلک الاستماع حکم
ت ہمچنین حکم سماع است یعنی شنیدن او واجب است چرا کہ در سماع صوت حسن مباشدم
اذ حق المعجزۃ ھو الاظہار والمشاہدۃ والقبول برائے اینکہ حق معجزہ ظاہر کردن و دیدن
و باور نمودن ست م اما قولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام صوتان ملعونان صوت بکاء عند
مصیبۃ وصوت مزمار عند نغمۃ فھو دلیل الاباحۃ ت لیکن قول پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم کہ دو آواز لعنت کردہ شدہ اند یکے آواز گریہ و نوحہ نزدیک مصیبت و دیگرے
آواز مزمار نزدیک شادی پس این قول دلیل مباح کردن ست م لان مفہوم الخطاب یقتضی
اباحۃ فی غیر ھذہ الاحوال والا لبطل التخصیص ت زیرا کہ مفہوم خطاب تقاضا میکند
مباح شدن اورا یعنی حسن صوت را در غیر این احوال چرا کہ تخصیص مزامیر دلالت
میکند براینکہ صوت بدون مزامیر مباح باشد وگرنہ تخصیص باطل گردد م فافہم ت پس فہم
کن م الاصل الثالث فی المزامیر ت اصل سوم در مزامیر ست م المزمار آلۃ توجد بہا الا
صوات الموزونۃ فہی بالنظر الی نفسہا مباحۃ کما ذکر اما الحرمۃ فلعلۃ اخری وھو تذکر الشرب
ت مزمار آلتیست کہ یافتہ میشود بآن آوازہائے وزن کردہ شدہ و او بنظر ذات خود مباح
است برائے آنکہ مذکور شد کہ صوت حسن معجزہ پیغمبر است و شنیدن او واجب ست
ولیکن حرام شدن او بنا بر سبب دیگر است و او یاد دہانیدن نوشیدن شراب ست
کما روی عن الثقات عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا حرم الخمر حرم المزامیر چنانچہ روایت
کردہ اند راویان ثقہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ وقتیکہ حرام شد شراب حرام شد
مزامیر م اذ الناس یضربون وقت شربہ فحرم ضربہ لئلا یذکرہ بالاہ ت جہت اینکہ آدمیان میزدند
مزمار را نزدیک نوشیدن آن پس حرام شد زدن او برائے یاد دہانیدن او آنرا
یعنی حرام شد زدن مزمار بسبب یاد دہانیدن او نوشیدن شراب است م وھو قبیح
لمعنی فی غیرہ ت و آن یعنی مزمار زبون است بسبب معنی کہ در غیر او اند یعنی

باعث شراب م فاذا کانت هذه العلة مفقودة یفقد الحرمة ضرورة ت پس ہرگاه که این سبب گم شود گم خواهد شد حرمت بالضرور یعنی وقتیکه سبب حرام شدن موجود نباشد حکم حرام شدن نیز نباشد م ولهذا یباح ضرب الطبل فی حروب وضرب الشیخ ضرب الشیخ فی الاوقات الحسنة وغیر ذلک ت و برائے ہمین مباح کرده است زدن نقاره در جنگها و زدن شیخ در پنج اوقات و سوائے این م فثبت به ان الحکم یتغیر بتغیر العلة ت پس ثابت شد باینکه تحقیق حکم تغیر میشود بسبب تغیر علت م واذا کانت النفس منزه عن اللهو والهواء وموصوفة بالصفوة والزکاء ومشتاقة الی مشاهدة الله تعالی وللقائه ت و ہرگاہیکه نفس پاک باشد از لہو و لعب و از حرص و ہوا و موصوف باشد به برگزیدگی و پاکی و مشتاق سوئے دیدن دیدار خدائے تعالے و ملاقات آن م

فاصوات المزمیر داعیه من الکدر الی الصفا ومرفعته عن السفل الی العلاء ۞ ت پس آوازہائے مزامیر و دعوت کننده اند از کدورت سوئے صفائی و برانگیخته کننده اند از پستی سوئے بلندی م اذ الصوت الحسن قوت الارواح وقوتها فی سیران عالم الملکوت ت و برائے اینکه آوازنیکو غذائے روح ہاست و غذائے اینہاست در سیر عالم ملکوت م و یؤیده قول ذالنون المصری رحمة الله علیه حین سئل عن الصوة الحسن فقال مخاطبا واشارات اودعها الله اودعها الله تعالی کل طیب وطیبة ۞ ت و تائید میکند این را قول ذوالنون المصری رحمة الله علیه وقتیکه سوال کرده شد از آواز نیکو پس گفت خطابہائیست که و اشارتہیست که نہاده است اینہا را خدائے تعالے در ہر مرد پاک و زن پاکیزه م فاستماعه لهما مباح لفقدان العلة قیاسا علی ضرب الطبل فی الحرب ۞

ت پس شنیدن او برائے آن ہر دو مباح است برائے نبودن سبب حرمت بر قیاس زدن نقاره در جنگہا م الا تری ان النبی صلی الله علیه وسلم جوز ضرب الدف فی النکاح الاعلان ت آیا نمی بینی که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جایز گردانیده است زدن دف در نکاح برائے ظاہر کردن م کما جاء فی الخبر من الصحاح اعلنوا النکاح ولو بالدف ت چنانچه در حدیث شریف از صحاح ستة آمده است که ظاہر کنید نکاح را و اگرچه بدف باشد

درحدیث م وفی ایام الاعیاد والسرور لحدیث اخر الاظہار الطربات و در روزہا ے
عیدہا و خورمی جایز است بموجب حدیث شریف دیگر بنا بر ظاہر کردن خوشی م الاان
فی صوتہ وصفین الاطراب والاعلان فالاطراب الموزونیۃ والاعلان لشدتہ ت
بتحقیق در آواز او یعنی دف دو وصف اند یکے خوش گردانیدن و دیگرے ظاہر
گردانیدن پس خوش برائے موزون شدن اوست و ظاہر گردانیدن برائے
شدت بلندگی آواز اوست م فبالنظر الی ہذین وصفین اباح السماع النبی صلی
الله علیہ وسلم ت پس بنظر نمودن سوئے ہمیں دو وصف مُباح گردانیدہ ست
شنیدن را نبی صلی اللہ علیہ وسلم وزون او را یعنی دف را م فماد ونہ من المزامیر
بقاس علیہ اذ حرمتہا موجودۃ بوجود العلۃ فیفقدہا تفقوت پس چیزے کہ سوائے اوست از
مزامیر قیاس کردہ شود برا و زیرا کہ حرام شدن مزامیر موجود باشد بسبب وجود
علت یعنی شرب خمر پس بگم شدن آن کم خواہد شد یعنی وقتیکہ علت نباشد حکم حرمت
ہم نباشد م وہذا الاستدلال حمل الامام الغزالی اصوات المزامیر علی اصوات الطیور التی
یکون لہا حسن الترنم واباح استماعہا ت وبہمیں دلیل
حمل کردہ است امام غزالی آوازہا ے مزامیر را بر آوازہائے جانوران پرندگان مثل
قمری وغیرہ حنین ہا کہ برائے آنہا نیکو سرود ست یعنی خوش آواز ہستند
ومباح گردانیدہ است شنیدن آنہا را م فبذلک سمع بعض المغلوبین السماع
المزامیر فی غلبات الشوق ت پس ہمین جہت شنیدہ اند بعض کسانیکہ مغلوب
الحال والشوق بودند سماع را ہمراہ مزامیر در غلبہ شنیدہ اند م واما سماع مشایخنا
رضی اللہ تعالی عنہم فبری عن ہذہ التہمۃ وہو مجرد صوت القوال مع
الاشعار المشعرۃ من کمال صنعۃ اللہ تعالی ت ولیکن سماع مشایخان مایان رضی اللہ تعالی عنہم
پس پاک است ازین تہمت یعنی خالی از مزامیر بود و آن فقط آواز مطرب بود
ہمراہ شعرہا خبر دہندہ از کمال کاریگری خدائے تعالی م الاصل الرابع
فی الشعر ت اصل چہارم در شعر است م الشعر کلام موزون مشعر عن المعانی

الدقيقة يصدر عمن له لطف الطبع ت شعر کلامی است وزن کرده شده
خبر دهنده از معنی هائے باریک و مشکل صادر میشود از شخصیکه برائے او پاکیزگی
طبیعت باشد م فهو اذا کان فی الموعظة والحکمة وشرح صنع الله تعالى فاوقع
فی قلب السامع ویهدیه للشوق الی الصانع ت پس شعر وقتیکه باشد در نصیحت و حکمت و بیان کاریگر
خدائے تعالیٰ پس در آینده تر باشد در دل شنونده و میکشد شوق را سوئے کاریگر
م حکم لما جاء فی الخبر ان من الشعر لحکمة ت چنانچه آمده است در حدیث شریف که
تحقیق بعض شعر البته حکمت است م ای ما هو فیه من الفواید اوقع فی الفواد بموقع
فهی حکمة بالغة مثلا لتاثیر القلوب ت یعنی چیزیکه دران فایده هاست
واقع تر میشود در دل بسبب موزون شدن او پس او حکمت است رسنده
برائے تاثیر دلها م والطبع للوزن من مواهبه تعالى يؤتيه من يشاء لا صنع
فیه للعبد کالصوت الحسن ت و طبیعت موزون از بخشش هائے او سبحانه است میدهد
وی را هر آن کسے را که میخواهد نیست دران کاریگری برائے بنده مانند آواز نیکو که
نیست دران دخل بنده م بل هو اشرف منه لانه صفة مخصوصة للانسان وفی
الصوت الحسن مشارکة مع الطیور ت بلکه آن یعنی طبع موزون بهتر است از و یعنی از
صوت حسن زیرا که طبع موزون صفت خاص کرده شد برائے آدمی و در آواز
نیکو شرکت است همراه جانوران م و ما دونهما من المزامیر فهو ایضا نعمة مخصوصة
من عند الله تعالى الی عبده فلا قبیح فی نفسه اصلا ت و چیزیکه سوائے اوست از قسم مزامیر
پس آن نیز نعمتی است خاص کرده شده از طرف او سبحانه سوئے بنده او تعالی
پس نیست زبونی و بدی در ذات او هرگز یعنی شعر بذات خود بهتر چیز است م
الا تری ان النبی صلی الله علیه وسلم امر حسان بن ثابت بانشاده حتی ینشی الشعر فی مجلسه الشریف
وینشد وضع المنبر حین انشاءه وقال اهجو یا حسان وروح القدس معک ت
آیا نمی بینی که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حکم کرد حسان بن ثابت را بنا بر تصنیف
کردن تا که تصنیف کند شعر را همدران مجلس بزرگ و میخواند رو بروئے آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم وبنہاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منبررا وقت تصنیف کردن حسان
شعر وگفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہجو بکن اے حسان وروح القدس یعنی
جبرئیل علیہ السلام ہمراہ تست یعنی در مددگاری تست م کما ذکر القشیری فی ھذا الخبر
کتابہ بالاسناد الصحیحۃ ت چنانچہ ذکر کردہ است قاسم قشیری دریں حدیث در کتاب خود
بسندہائے صحیح م فاذا کان الشعر من اثر الوحی فلا سبیل لا نکارہ اصلا ت
پس ہرگاہ بکہ شد شعر از اثر وحی جہتہ مددگاری حضرت جبرئیل علیہ السلام پس
نیست انکار او ہرگز م قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی کنز تحت العرش لا سنا
مفاتیحہا السنۃ الشعراء ت وتائید میکند این را قول پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ تحقیق برائے
خدائے تعالی خزانہ است زیر عرش بنا برانسان وکلیدہائے او زبانہا شاعران
است م ولھذا سماہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم حکمۃ کالشرع لان نزولہ من مقامہ العلی ت
وبرائے ہمیں نام نہادہ است اورا یعنی شعر را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حکمت ہمچون
شرع کہ نام او حکمت است زیرا کہ نازل شدن او از مقام بلند است یعنی زیر عرش
م فثبت انہ حسن لمعنی فی عینہ کھو فلا قبح فیہ الا بعارض فی المواضع القبیحۃ ت
پس ثابت شد کہ تحقیق شعر نیکوست بنا بر معنی کہ در ذات اوست مانند او یعنی مانند
صوت حسن پس نیست زبونی در ذات او مگر بسبب عارض م وانجاء ھا زبون
کالفحش والاستھزاء وتزئین المحظورات شرعیۃ والھجو الرسول والمؤمنین والطعن الدین ت
مانند فحش وتمسخر وزینت ووصف کردن ممنوعات شرعیہ وہجو کردن پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم ومومنان وطعن کردن دین م کما فعل الشعراء الکذابون من الکفرۃ والفجرۃ
زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ... ت چنانچہ کردہ اند شاعران دروغ
گویان از کافران وفاسقان وفاجران در وقت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ
وسلم ... م وقولہ تعالی والشعراء یتبعھم الغاوون محمول علیھم لا علی الشعراء
الذین یکون فی اشعارھم شعائر الدین وقول حق اکما فی ت کہ شاعران
پیروی میکنند ایشان را گمراہان وراہان حمل کردہ شدہ برآنہا یعنی بر شاعران

دروغ گویان نه برشاعرانیکه باشند شعرهائے ایشان نشان دین م اذ الاشعار
النصحة مروية عن اكثر الصحابة رضي الله تعالى عنهم ترجمه جهت اینکه شعرهائے که
برائے نصیحت هستند روایت کرده شده اند از اکثر یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رضی الله تعالے عنهم م والدليل الظاهر عليه ان الاشعار لقد انشد بين يدي رسول الله
صلى الله عليه وسلم بل هو انشدها ترجمه و دلیل ظاهر برین آنست که تحقیق شعرها البته
خوانده شده اند درمیان هردو دست یعنی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خود خوانده اند آنها را یعنی شعرها را م وهو دليل الظاهر الاباحة
ت وهمین است دلیل ظاهر برائے مباح شدن شعر م فافهم ت پس
فهم کن م الاصل الخامس في صوت الحسن والكلام الموزون وفي اباحتهما جميعا
ت اصل پنجم در آواز نیکو و کلام وزن کرده شده در مباح شدن این هردو م
فاذا ثبت ان سماع صوت الحسن والشعر المشعر من صنعة الله تعالى جائز
فثبت ان سماع مباح اذا اجتماع الحسن مع الحسن يوجب زيادة الحسن فيهما فهو حسن واستماعه مستحسن
ت پس هرگاه که ثابت شد که تحقیق شنیدن آواز نیکو و شعر آگاهی دهنده از کاریگرے
او سبحانه تعالی جایز است پس ثابت شد که تحقیق سماع مباح است زیرا که جمع شدن
نیکو با نیکو باعث میشود زیادتی نیکوئی را در ان هردو پس او یعنی سماع نیکو است
و شنیدن او نیک کرده شده است م ويشير اليه قول النبي صلى الله عليه وسلم زينوا
القرآن باصواتكم فان الصوت الحسن يزيد القرآن حسنا ت واشارت میکند طرف
این قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم که زینت کنید قرآن را با آوازهائے خود چرا که
آواز نیکو زیاده میکند قرآن را از روئے نیکوئی م فالقرآن حسن في نفسه واداءه
بالصوت الحسن سبب لزيادة الحسن فيه لايقاعه في قلب السامع
ت پس قرآن نیکوست در ذات خود و ادا کردن او با آواز نیکو سبب زیادتی
نیکوئی است در آن برائے واقع کردن او قرآن را در دل شنونده یعنی از جهت
تاثیر او در دلهائے شنوندگان م فاذا كان الشعر موافقا لمعناه فيدخل في حكمة الفصل

ت پس وقتیکہ شد شعر موافق برائے معنی قرآن پس داخل خواہد شد در حکم
او نیز یعنی ادائے آن با آواز خوش نیکو باشد م فہو لا یخلو عن المغنیین اما فی الموعظۃ
الحسنۃ فاستماعہ حسن بالاتفاق ت پس شعر خالی نیست
از دو معنی یا در نصیحت نیک است پس شنیدن او نیکو است بالاتفاق م
واما فی صفۃ المجرد والامرد والنساء الحسناء فہو محمول علی اشعار حسن الحور و
الغلمان فاستماعہ مستحسن ایضا للتشویق المومن الی الآخرۃ ت
و یا در وصف امردنا بالغ و زنان خوب صورتان پس این حمل کردہ شدہ است
بر شعر ہائے نیکوئی حوران و غلام ہائے بہشتی پس شنیدن این نیز نیکوست
و برائے شوق دہانیدن او مومن را سوئے آخرت م والصوت الحسن أوکد
عند الاستماع ویوجب زیادۃ التشویق الیہا وھو احسن ت و آواز نیکو تاکید
میکند شعر را از دیگ شنیدن و باعث میشود زیادتی شوق را طرف آخرت و
این نیکوست م ولانہ سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم قصیدۃ کعب ابن زہیر
وفی صدرہا ذکر حسن المرأۃ فتعین استماعہا ت و برائے این کہ تحقیق شنیدہ است
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قصیدہ کعب بن زہیر و حالانکہ در ابتدائے او ذکر خوب
صورتی زنان است پس متعین شد آن یعنی شنیدن چنین قصیدہ کما قال شعر
بانت سعاد فقلبی الیوم متبول ٭ متیم اثرہا لم یفد مکبول مصرع ٭ ہیفاء مقبلۃ عجزاء مدبرۃ
چنانچہ گفتہ است کعب بن زہیر جدا شد سعاد پس دل من امروز غمگین است
و سعاد نام معشوقہ است تا این مصراع اگر از پیش بینی نازک کمر است و اگر از
پس بینی بزرگ سرین است م وفیہ صفۃ عجزاء فثبت ان ذکر المضو من
الامرد والنساء جائز فی الشرع ت و درین مصرع وصف سرین است پس
ثابت شد کہ تحقیق ذکر کاریگری امرد و زنان در شعر جائز است در شرع شریف
م واستماعہ بالصوت الحسن مستحسن لانہ سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالقبول
وقال من حفظ ہذا القصیدۃ فلہ الجنۃ ٭٭ ت و شنیدن

شعر بآواز نیک نیکوست زیراکه تحقیق آنرا شنیده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بقبولیت و فرموده است هر که یاد میگیرد این قصیده را پس برائے او جنت است
م وروية انه صلی الله علیه وسلم اسمعها بالالحان فی المسجد ت و
روایت کرده شده است که تحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده است آن
قصیده را بآواز خوش در مسجد م فهذا الاسناد دل اباح المشایخ
السماع بالاتفاق ت پس همین دلیل مباح گردانیده اند مشایخان سماع
را باتفاق م اما ضرب الید فعند البعض استحسانه لاطراب
قلوب المستمعین واظهار التواجد فهو مظنوم وهو محمول علی ضرب الدف کما ذکر
ت انداختن دست بر دست پس نزدیک بعضی مشایخ نیکوئی او برائے خوش گردانیدن
دلهاء شنوندگان است و اظهار وجد از ایشان و او حمل کرده شده است
بر زدن دف چنانچه ذکر کرده شده است م وروی البعض انه ضرب الاعرابی
هکذا بین یدی انه رسول الله صلی الله علیه وسلم عند انشاء الشعر بالالحان حتی تواجد النبی صلی الله
علیه وسلم مع الصحابة رضی الله عنهم کما سیأتی بیانه ت و روایت کرده اند بعض که تحقیق زده است اعرابی همچنا
درمیان هر دو دست یعنی پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک خواندن شعر
بآواز خوش تا اینکه وجد کرد نبی صلی الله علیه وسلم همراه صحابه رضی الله عنهم چنانچه
قریب می آید بیان او م

الاصل السادس فی شروط الاباحة ت

اصل ششم در شروط هائے مباح شدن سماع م اجمع الصوفیة والمحدثون علی
ان السماع بالنظر الی نفسه مباح والعلة للحرمة التلهی ت جمع شده اند صوفیان
و محدثان بر اینکه تحقیق سماع بنظر کردن سوئے ذات خود مباح است و سبب حرام
شدن لهو لعب است م وما روی الفقهاء من الاخبار والآثار فی حرمته فهو محمول
علیه فیفقدانها فقد الحرمة ضرورة ت وآنچه روایت کرده اند فقیهان از حدیثهاء در
حرام شدن او پس حمل کرده شده است بر لهو لعب و به گم شدن علت گم خواهد
شد حرمت بالضرورم کما قال شیخنا نظام الملة والدین قدس الله سره العزیز

وھو مقتداء علماء الدین و یکون له مقام الاجتہاد و فی عصرہ ؞ ؞ ؞ ؞ ؞ ؞ ت چنانچہ فرمودہ است شیخ مایان رحمۃ اللعالمین سلطان المشایخ فی السموات والارضین محبوب الٰہی حضرت نظام الحق والدین والدین قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز وا وپیشوائے عالمان دین است وہست برائے او مقام اجتہاد در زمان اُوم والسماع فی نفسہ مباح وانما اختلف حکمه لعارض فی احد الامور الاربعۃ التی لابد السماع منہا وھو المسمع والمسموع والمستمع واله الاستماع ت سماع در ذات خود مباح است و مختلف نشدہ حکم او مگر بعارض در یکے از امرہا ؞ ؞ ؞ کہ ضرورست برائے سماع از آنہا یکے شنوانندہ یعنی مطرب دوم شنیدہ شدہ یعنی شعرہا وسوم شنوندہ یعنی صوفی وچہارم ساز سماع م فالذی فی المسمع ان یکون من یسمع مظنۃ الفتنۃ ت پس چیزیکہ در شنوانندہ است اینکہ باشد شخصیکہ می شنواند جائے گمان فتنہ یعنی امرد یا زن باشد م وفی المسموع ان من الشعر ما ھی عن مثله الشرع ت وچیزیکہ در شنیدہ شدہ است کہ تحقیق بعض شعر آن چیز باشد کہ منع کردہ است از مانند او شرع م والمستمع ان یزید السماع فی الھواء ویدعوہ الی التصنع والریاء ؞ ت وچیزیکہ در شنوندہ است اینکہ زیادہ میکند اور سماع ہوا وحرص ودعوت میکند اورا سوئے خود ساختگی وریاء م وفی الاله ان یکون شیئا من المزامیر ت وچیزیکہ در ساز ست اینکہ باشد چیزے از مزامیر م فاذا کان السماع منزها عن ھذہ العوارض فھو مباح بالاتفاق ت پس ہرگاہ کہ باشد سماع پاک ازیں عارضہا پس او مباح است بالاتفاق م وله دلایل من المعقول والمنقول فالمعقول کا ذکرنا والمنقول فذکرہ فی ھذہ الاصول ت وبرائے ایں دلیل ہا نیست از علم معقول ومنقول لیکن معقول خا نکہ ذکر کردیم ولیکن منقول پس ذکر کنیم اورا دریں اصلہا م الاصل السابع فی تمسکاته من الایات

ت اصل ہفتم در دلیل ہائے سماع است م از آیتہا الاولی قال اللہ تعالی
فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنہ آیۃ
ت آیت اول گفتہ است خدائے تعالی پس بشارت دہ بندگان مرا چنیں ہا کہ میشنوند
سخن را پس متابعت میکنند بہتر ترین او را م فالقول یقتضی التعمیم والاستغراق
پس سخن تقاضا میکند عموم وشمول را یعنی عام شدن سخن از خالق
ومخلوق والدلیل علیہ انہ مدحہم باتباع الاحسن اذ تفضیل الشیء علی نفسہ لایجوز
ت ودلیل بر عموم این است کہ تحقیق خدائے تعریف کردہ است بندگان
خود را بمتابعت خوشترین سخن واگر فقط سخن خالق مرادمیبود پس معنی یتبعون احسنہ
درست نمیشود چراکہ سخن خالق تمام احسن است جہت آنکہ بزرگی شے
بر ذات خود جائز نیست م فثبت ان المراد بہ جنس القول من کلامہ تعالی وکلام مخلوقہ
ت پس ثابت شد کہ تحقیق مراد بسخن جنس سخن است از کلام او سبحانہ و
وکلام بندہ او م ولوکان الالف واللام بدلا من المضاف الیہ کما اراد الزاہدی
ای یستمعون قولی فالشعر اذا کان موافقا لمعناہ یدخل فی حکمہ ایضا ت واگر
باشد الف ولام عوض از مضاف الیہ چنانچہ ارادہ کردہ است صاحب تفسیر
زاہدی یعنی یستمعون قولی مراد گرفتہ معنی این میشود کہ بشارت دہ بندگان مرا
کہ میشنوند سخن مرا پس شعر وقتیکہ باشد موافق برائے معنی سخن خدائے تعالی
داخل خواہد شد در حکم آن نیز م الثانیۃ قال اللہ تعالی واحل لکم الطیبات
وہو مایکون بہ طیب النفس الا ان یکون حرمۃ منصوصۃ آیۃ
ت آیت دوم گفتہ خدائے تعالی کہ حلال کردہ شدہ است برائے شمایان طیبات
واو چیز نیست کہ شود بآن خوشی نفس مگر اینکہ باشد حرام شدن او ظاہر کردہ شدہ
م اذ الاصل فی الاشیاء ہی الطہارت ت زیراکہ در اصل در ہمہ چیزہا
پاکی است م والسماع اطیبہا لانہ طیب القلب وروح الروح فہو ایضا حلال بدلالۃ النص
ت وسماع پاکیزہ ترین وخوشترین آنہاست زیراکہ باد خوشی دل وخوشی

روح است پس او نیز حلال است بسبب دلالت کردن دلیل م الثالثة قال الله تعالیٰ
وجعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون ت آیة سوم گفته
خدائے تعالیٰ گردانید برائے شمایان شنوائی و بینائی ها و دلها کم شکر میکنید م وهو تعالیٰ
یمنّ به علی العباد وهو یشتمل کل المسموعات الا ما ید عو الی الفسق فالسماع الذی لیس له من
المحظورات الشرعیة شیٔ فهو داخل فی حکمه ؞ ؞ ؞ ؞ ؞ ؞ ؞ ؞ ؞
ت و او سبحانه تعالیٰ احسان نهاده است به شنوائی بر بندگان و او شامل است
جمیع چیزهاء شنوده شده را مگر آن چیز که دعوت میکند سوئے فسق و فجور پس سماعی
که نباشد برائے او از ممنوعات شرعیه کسے چیز پس او داخل است در حکم آن
یعنی در احسانات خداء تعالیٰ م وانتم سامدون و قوله تعالیٰ واستفزز
من استطعت منهم بصوتك فهذه النصوص ما وله و فیها اقوال للمفسرین ت لیکن قول
خدائے تعالیٰ که بعضی آدمیان شخصی هست که خرید میکند لهو سخن را یعنی رغبت میکند بسوے
سخنان لهو و در آخر آیت فرموده است اولئك لهم عذاب مهین یعنی
برائے اوشان است عذاب رسوا کننده و قول او سبحانه که در سرزنش کافران میفرماید
که شمایان در لهو و لعب افتاده اید پس ازین معلوم میشود که لهو لعب کار کافران است
نه مومنان و قول او تقدس و تعالیٰ در خطاب ابلیس که گمراه بکن کسے را که مقدور میدار
باواز خود پس این دلیل هائے که فقیهان در باب حرام شدن سماع می آرند تاویل کرده
شده اند و درانها قول هائے مفسران است م قال بعضهم لهو الحدیث هو السحر
والکهانة و فی السمود هو اللعب والاستهزاء و فی التصویت هو الذی یدعو الی الفساد
ت گفته اند بعضی آنها که مراد از لهو لعب حدیث جادو و کهانت است و در سمود مراد
بازی و تمسخر است و در او از ان چیز مراد است که میطلبد سوئے فساد م و قال بعضهم
المراد بها الغناء فتعین العمل بقول البعض لیس بواجب کما ذکر ت و گفته اند بعضی
مفسران که مراد بآن غناء است پس معین کردن عمل بقول بعضی واجب نیست
چنانچه ذکر کرده شده است در ابتدائے کتاب که صوفیان مذهب معین اختیار نمیکنند

م ولئن سلم تاویلهم فالتوفیق بین الاقوال ممکن ت واگر تسلیم
کرده شود تاویل اوشان پس موافقت میکند درمیان قولها ممکن است م اذا مراد بها
غناء الجاهلیة وهی استماع الاشعار التی تکون فیها قصص حروب الکفار وذکر معاشقهم
ووصف اصنامهم ت زیراکه مراد غناء غناء ایام کفر وجاهلیت باشد واین شنیدن
شعرهائیست که باشد دران قصه جنگهای کافران از قبیل شجاعت و جلاوت ایشان
وذکر عشق بازی آنها وتعریف بت های اوشان م فالاصل ان اللهو واللعب والدعوة
الی الفساد فیه موجود ت پس اصل اینست که تحقیق لهو ولعب وطلبیدن
سوئے فساد در غناء جاهلیت موجود است م والدلیل علیه آخر الآیة اولی لیضل عن
سبیل الله ت ودلیل برایں آخر آیت اولی ست که فرموده ست
خدائے تعالے دربیان لهو حدیث در آخر آیت تاکه گمراه کند از راه خدائے تعالے
وظاهر است که موجب گمراهی همین غناء ایام جاهلیت است نه غناء مطلق م فالسماع
الذی یفتح سمع الاغناء ویدعوا الی سبیله تعالی بترک الالتفات عما سواه فهو
خارج عن حکمه ت پس سماعی که کشاده میکند شنوائی شنوندگان را یعنی دیده وگوش
عبرت را واکند ودعوت میکند طرف راه او سبحانه بگذاردن التفات از آنچه سوائے
اوست سبحانه پس او خارج است از حکم آن یعنی از حکم غناء گمراه کننده م ولهذا اول ابن
مسعود رضی الله تعالی عنه لهو الحدیث بالشعر ایضا ت وبرائے
همیں تاویل کرده است ابن مسعود رضی الله تعالے عنه لهو حدیث را بشعر نیز م واستماع
الشعر فی نفسه لیس بحرام لانه سمع النبی صلی الله علیه وسلم انشاد الصحابة رضی الله
تعالی عنهم ت وشنودن شعر در ذات خود حرام نیست چراکه تحقیق شنیده است
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وخوانده اند او را یعنی شعر را اصحاب رضی الله عنهم پیش
آنحضرت صلی الله علیه وسلم م فالحرمة فیه بعارض وهو الاستهزاء فی الدین
والاضلال وتزئین الکفر فی قلوب المسلمین کما ذکرنا
فی شان الشعراء الضالین ت پس حرام شدن دران بسبب عارض است د

این تسخر است در دین وگمراه کردن بسبب زینت دادن کفر ورولهائے مسلمانان چنانچہ
ذکر کردیم درشان شاعران گمراہان م فحکمہ سار فی الغناء ایضا ت پس حکم آن
یعنی شنودن شعر جاری است در غناء نیز یعنی غناء در ذات خود حرام نیست بلکہ حرمت او
بسبب عارض است مثل سرائیدن امرد وزن یا دران مزامیر باشد م فھواذا کان
فارغا عن ھذہ العوارض فمباح بالاتفاق ت پس او یعنی غنا وقتیکہ باشد فارغ
ازین عارضہا کہ موجب حرمتہ ہستند پس مباح خواہد شد بالاتفاق م فافھم ت پس
فہم کن م الاصل الثامن فی تمسکاتہ من الاخبار المشہورۃ ت اصل ہشتم در
دلیل ہائے سماع است از حدیث ہائے مشہورہ م فمنھا ماروی الثقات عن عائشۃ
اللہ عنہا بالاسناد الصحیح ت پس بعضی ازانہا چیزی ہست کہ روایت کردہ شدہ است از عائشہ
رضی اللہ تعالے عنہا بسند ہائے صحیح م ان ابابکر رضی اللہ عنہ دخل علیہا وعندھا
جاریتان تغنیان وتضربان بدفین ورسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مسجی
بثوبہ فھزھما فکشف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و
عن وجہ وقال دعھما یا ابابکر فانھا ایام عید
ت کہ تحقیق ابابکر رضی اللہ تعالی عنہ داخل شد بران یعنی در خانہ عایشہ رضی اللہ تعالی
عنہا ونزدیک او دو وزن نوجوان می سرائیدند و دف میزدند ورسول صلی اللہ علیہ وسلم
برروئے مبارک خود چادر گرفتہ دراز شدہ بودند پس منع کرد ابوبکر رضی اللہ عنہ آن ہردو
را پس بکشاد رسول صلی اللہ علیہ وسلم چہرہ مبارک خود را وفرمود کہ بگذار این ہردو را ای
ابابکر چرا کہ تحقیق این روزہائے عید است م وفی روایۃ اخری قال ابوبکر
مزمار الشیطان مرتین فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم دعھما یا
ابابکر فان لکل قوم عید وعیدنا ھذا الیوم ت وروایت دیگر است کہ گفت ابوبکر مزمار
الشیطان دوبار پس فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بگذار این ہردو را اے ابوبکر چرا کہ تحقیق برائے
ہر قوم عید است وعید ما یان ہمین روز است م فھذا بی ابوبکر یدل علی حرمۃ
السابقۃ لعلۃ التلہی والدعوۃ الی الفساد والتی توجد فی غناء الجاھلیۃ

ت پس منع کردن ابی بکر رضی اللہ عنہ دلالت میکند بر حرمت اولی غناء بسبب لہو و طلبیدن سوئے فساد چنین سبب و فساد کہ یافتہ میشود در غناء ایام جاہلیت م وتسلیم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یشیر الی اباحۃ للاحقۃ وبالنظر الی الاصل ت وسلم داشتن رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اشارہ میکند سوئے اباحت لاحقہ آن بنظر کردن طرف اصل م وھو الصوت الحسن والکلام الموزون المتحلی ن من الحکمۃ والموعظۃ وحب اللہ تعالی و حب الرسول ت وآن آواز نیکوست و کلام وزن کردہ شدہ زیبایش دادہ شدہ از حکمت ونصیحت و دوستی خدا تعالے و رسول صلی اللہ علیہ وسلم م فاذا کان غناء الجاھلیۃ حراما لتھیجا للسکر والاصنام ت پس وقتیکہ شد غناء ایام جاہلیت حرام جہت اشتمال مسکرات و بتان م فکان غناء الاشعار التی یکون فیھا ذکر الآیۃ المنعمۃ ونعمائہ المودعۃ منتجا بتزئین الاسلام فی القلوب والدعوۃ الی دار السلام عند علام الغیوب ت پس باشد غناء شعرہائیکہ باشد دران ذکر آیت انعام کنندہ وذکر نعمت ہائے او جل شانہ کہ نہادہ شدہ اند یعنی حصہ بحصہ رسیدہ اند ہر یک را نتیجہ دہندہ بہ زینت اسلام در دلہائے و طلبیدن سوئے خانہ سلامتی نزدیک دانندہ غیبہا م وکذلک قال الصوفیۃ السماع محرک القلوب الی عالم الغیوب ت و برائے ہمیں گفتہ اند صوفیان کہ سماع حرکت دہندہ دلہاست سوئے دانندہ غیبہا م فان قلت اذا کانت اباحۃ مقیدۃ فی یوم العید فکیف یدل علی استماعہ فی غیر ذلک الوقت ت پس اگر گوئی ہرگاہیکہ شد مباح شدن سماع قید کردہ شدہ در روز عید پس چگونہ دلالت میکند بر شنیدن او در غیر الوقت م قلت المراد بالعید یوم عید بہ السرور ت خواہم گفت کہ مراد بہ عید روز عید ست کہ دران خوشی باشد م والدلیل علیہ ذکر الایام ت و دلیل بر این ذکر روزہاست یعنی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم ایام عید فرمودہ نہ یوم عید حالانکہ یوم عید یکروز میباشد م ویؤیدہ قولہ تعالی ت و تائید میکند این را قول خدائے تعالے

م ربنا انزل علینا مائدۃ من السماء الی الاخر اٰیۃ لتکون عیدا لاولنا واخرنا
ت معنی این ست اے پروردگار ما یان نازل کن بر ما یان مائدہ از آسمان تا آخر آیت
کہ میشود عید برائے اول ما یان و آخر ما یان م فالمراد بالعید العادۃ السرور ت پس
مراد بہ عید عود کردن خوشی ست بالاتفاق م فثبت ان کل یوم یعود بہ السرور
فھو عید ت پس ثابت شد بانیکہ تحقیق ہر روزے کہ عود میکند دراں خوشی
پس او عید ست م ومنہا ما روی عن عایشۃ رضی اللہ عنہا ت وبعضی
از اخبار مشہور خبرے ہست کہ روایت کردہ شدہ است از عایشہ رضی اللہ عنہا نیز
آنہا م قالت کانت عندی جاریۃ من الانصار فزوجتہا الی رجل من الانصار
ت کہ تحقیق عایشہ گفت کہ بود نزدیک من یک دختر از انصار پس نکاح کردم او را سوئے مردے
از انصار م فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عایشۃ الا تغنین ھذا الحی
من الانصار فانہم یحبون الغناء ت پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اے عائشہ آیا
غنا چرا نمیکروی این قبیلہ را کہ از انصار ست پس چرا کہ تحقیق ایشاں دوست میدارند
غنا را م فھذا الحدیث دلیل اباحۃ مطلقۃ لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وصف الانصار
بحب الغناء ت پس این حدیث دلیل مباح شدن مطلق غناء ست چرا کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم تعریف کردہ است انصار را بہ دوستی غنا م وقد قال اللہ تعالی فی شان اصحابہ
ولکن اللہ حبب الیکم الایمان وزینہ فی قلوبکم وکرہ الیکم الکفر
والفسوق والعصیان ت وتحقیق گفتہ است خدائے تعالی در شان
یاران آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ولیکن خدا تعالی محبوب گردانیدہ است سوئے
شمایان ایمان را و زینت دادہ است او را در دلہائے شمایان و مکروہ داشتہ سوئے
شمایان کفر را و فسق را و گناہ را م فلو کان الغناء معصیۃ لکان علیہم مکروھا
لا محبوبا ت پس اگر بودے غنا گناہ البتہ بودے بر اوشان مکروہ نہ پسندیدہ
م فثبت بہ ان استماعہ مستحب فی کل الازمان فلا یخص فی الولیمۃ
الذی الحجب لا یتعین فی وقت دون وقت فیشتمل کل الاوقات ت پس ثابت شد

باین کہ تحقیق شنیدن غناء مستحب است در جمیع اوقات پس خاص نیست در ولیمہ جہت اینکہ دوستی متعین نمیشود در یک وقت بدون وقت دیگر پس شامل باشد ہمہ وقتہا را و ولیمہ طعام وقت صبح روز دوم شادی را گویند م فافہم ت پس فہم کن م وفی اباحتہ کثیراً من الاخبار المسندۃ من حیث لا یحصی عددھا و نحن اکتفینا بالحدیثین اذھما کافیان للشہادۃ ت و در مباح شدن او بسیار است از حدیثہا سند کردہ شدہ ازین حیثیت کہ احاطہ نکردہ شود تعداد او شان و ما کفایت کردیم بہ دو حدیث زیرا کہ آن ہر دو کفایت کنندگان اند برائے گواہی م و ما روی الفقہاء من الاخبار عن ابی امامۃ و جابر و غیرھما رضی اللہ تعالٰی عنہم فی حرمۃ فلا یتصل بصحۃ الاسناد ت و چیزے کہ روایت کردہ اند فقیہاں از حدیثہا از ابی امامۃ و جابر و غیر ایں ہر دو رضی اللہ تعالٰی عنہم در حرام شدن او پس متصل نمیشود بہ صحیح شدن سند کردن م فلا یتغیر عند المحدثین کما ذکر الشیخ مجد الدین رحمۃ اللہ تعالٰی فی کتابہ صراط المستقیم ت پس اعتبار نکردہ خواہد شد نزدیک محدثان چنانچہ ذکر کردہ است شیخ مجد الدین رحمۃ اللہ علیہ در کتاب خود کہ مسمی بہ صراط مستقیم است م ولو اعتبر فلا یعارض حدیث عائشۃ رضی اللہ تعالٰی عنہا لانہا اشہر فقہا منہا ت و اگر اعتبار کردہ شود پس مقابل نمیشود حدیث عایشہ رضی اللہ تعالٰی عنہا را چرا کہ او مشہور تر است در فقاہت از ان ہر دو م ولو تاملت فیہما العرفت ان کل واحد منہا دلیل علی اباحتہ م ت و اگر تامل کنی تو در ان ہر دو حدیث ہر آئینہ خواہی شناخت کہ تحقیق ہر یک از ان ہر دو دلیل است بر مباح شدن او نیز م فالاول ما روی عن ابی امامۃ رضی اللہ تعالٰی عنہ ت پس اول آنچیز یست کہ روایت کردہ شدہ است از ابی امامۃ رضی اللہ تعالٰی عنہ م انہ قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ما من رجل یرفع صوتہ فی الغناء الا یبعث اللہ علیہ الشیطانین احدھما علی ھذا المنکب والاٰخر علی ھذا المنکب ت کہ تحقیق او گفت کہ فرمود آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم نیست ہیچکسے از مردم کہ بلند میکند آواز خود را در غناء مگر میفرستد خدائے تعالٰی براو دو شیطان یکے از ان ہر دو بر یک شانہ

دویمی برسانند دوم م قالوا وعید یرجع الی رفع الصوت عند الغناء لا
الی استماعه ت پس وعید یعنی وعده ترسانیدن رجوع میکند سوئے بلند کردن آواز غنا
نه سوئے شنیدن او م فلا حجة للمنكر فی حرمته اذا هو مزاحمة عند الا
ستماع فهو ممنوع لمن جهر فیدل علی جواز استماعه ت پس نیست حجت برائے منکر در
حرمته آن زیرا که یعنی بلند کردن آواز مزاحمت میکند آنرا یعنی غنا را نزدیک
شنیدن پس بلند کردن آواز منع کرده شده است برائے آنکسے که بلند کند
آواز را نزدیک غناء پس دلالت میکند بر جایز شدن شنیدن او ونیز م الا ترى
ان الناس امروا بالاستماع والانصات عند تلاوة القرآن اذ التكلم
یزاحم الاستماع ت آیا ندیدی که آدمیان حکم کرده شده اند
بشنیدن وخاموش ماندن نزدیک تلاوت قرآن جهت اینکه کلام کردن مزاحمت
میکند شنیدن را م فافهم ت پس فهم کن م اما الاخر ما روى عن جابر
رضی الله تعالی عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام ت لیکن حدیث دویم آن چیز یست
که روایت کرده است جابر رضی الله تعالی عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال علیه
السلام ان ابلیس اول من ناح وتغنى فهو ماول بالنیاح بالریاء
والتغنی باللهو والاستهزاء اذ نوحته وغناءه دعوة الی الریاء واللهو فهو ممنوع بالاتفاق
ت گفت آن سرور صلی الله علیه وسلم که تحقیق ابلیس اول آنکس است که نوحه ساخته
است وسرائیده است پس این حدیث تاویل کرده شده است به نوحه کردن بریاء
وسرائیدن بلهو وتمسخر سبب اینکه نوحه شیطان وسرائیدن او طلبیدن است طرف
ریاء ولهو پس این منع کرده شده است بالاتفاق م اما النوحة علی فوت العبادة
والغناء لطیب القلب فلا یشبهه فهو مباح کما ثبت ⁘ ⁘ ⁘ ⁘
ت لیکن گریه کردن بر فوت شدن عبادت وسرائیدن برائے خوشی دل پس
مشابه نمیشود آنرا یعنی نوحه را که برائے تمسخر ولهو است وغناء را که دعوت میکند سوئے
فساد پس این مباح است چنانچه ثابت شده است م فیهما نا محصل التوفیق بین

الاحباوھوالاصل ت پس باین تقریر حاصل میشود موافقت درمیان حدیثہا وہمیں
اصل است م اما قولہم الغناء حرام والجلوس فیہا فسق والتلذذ بہا
کفر فہو افتراء المحض منہ لیس ذوق کلام علیہ السلام ت لیکن قول فقیہان کہ سرائیدن حرام
است ونشستن دران فسق است ولذت گرفتن بآن کفر است پس این قول افترا
محض ست از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ونیست دران ذوق کلام آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم م اذ التلذذ بالحرام وان کان زنا لیس بکفر عند اھل السنۃ والجماعۃ
ت چراکہ لذت گرفتن بحرام واگرچہ باشد مثل زنا لیکن نیست کفر نزدیک اہل سنت
والجماعت م فہذا القول یرجع الی عقیدۃ اھل الھواء فلا تعقید ت پس این
قول رجوع میکند سوئے عقیدہ اہل ہوا یعنی خوارج ومعتزلہ کہ مرتکب گناہ کبیرہ نزد
ایشان کافر میشود پس اعتقاد کردہ خواہد شد بعقیدۂ آنہا م الاصل التاسع
فی الاثار المروےۃ عن الثقات ت اصل نہم در خبرہائے مشہورہ
از مردمان ثقہ م روی الشیخ العارف ابوطالب المکی رحمۃ اللہ تعالی علیہ عن
کثیر من السلف صحابی وتابعی وغیرھم ان السماع مباح وسمع کثیر من الصحابۃ والتابعین
ت روایت کردہ است شیخ عارف ابوطالب مکی رحمۃ اللہ تعالی علیہ از بسیاری
مردمان سلف صحابیان وتابعیان وسوائے ایشان کہ تحقیق سماع مباح ست وشنیدہ اند
بسیارکس از صحابہ وتابعین رضی اللہ تعالی عنہم م وقولہ معتبر لوفور علمہ وکمال
حالہ وعلمہ باحوال السلف ؛ ؛ ؛ ت وقول این شیخ عارف معتبر است
برائے زیادتی علم او وکمال حال او وعلم او باحوال السلف م وقال ان انکر ھذا السماع
مجملا مطلقا غیر مقید ومفصل یکون انکار علی سبعین صدیقا ت وگفتہ است
کہ اگر انکار کردہ شود این سماع مجمل ومطلق بدون کسے قید وتفصیل خواہد شد انکار
بر ہفتاد راست گویان م وان کنا نعلم الانکار اقرب الی طبع القراء المتزھدین
ت واگرچہ ہستیم ما کہ میدانیم انکار را قریب تر طرف طبیعت قاریان ؛ ؛ ؛ -
متزہدان ومتزہد آن را گویند کہ بہ تکلف خود را زاہد سازد وصورت پرمکر وریا نماید

م وانا لا نفعل ذلك لانا نعلم ما لا يعلمون وسمعنا من السلف الصالح
ما لا يسمعون ت وتحقیق کہ ما میکنیم انکار چرا کہ مامیدانیم چیز را کہ نمیدانند
اوشان وشنیدہ ایم از سلف صالح چیزیکہ کہ نشنیدہ اند اوشان م وقال
ایضا ان المنکر للسماع على الاطلاق من غیر تفصیل لا یخلو من احد الافات الثلثة
ت وگفتہ است او نیز کہ تحقیق منکر سماع مطلقاً بدون تفصیل خالی نیست
از آفات ہائے سہ م اما جاهل بالسنن والاثارت یا جاہل است بہ سنتہائے
وحدیث ہائے م واما مغتر بما ابیح له من اعمال الاخیار ت
ویا تنگ کنندہ است نفس خود را با چیز کہ مباح کردہ شدہ است برائے او
از عمل ہائے نیک م واما جامد الطبع لا ذوق له وهو كحمار يحمل اسفا
ت ویا گُن ذہن است نیست ذوق برائے او واین مانند خر است کہ
بر میدارد کتابہا را م وذكر في كتاب البيان في الفقه روى عن عثمان رضي
الله تعالى عنه انه كان عنده جاريتان تغنيان فلما كان وقت السحر
قال امسكا فان هذا وقت الاستغفار ت وذکر کردہ شدہ است در کتاب بیان کہ
در علم فقہ است کہ روایت کردہ شدہ است از عثمان رضی اللہ تعالے عنہ
کہ تحقیق بود نزدیک او دو کنیزک کہ میسرائیدند پس ہرگاہ ہیکہ وقت سحر میشد

میگفت کہ بند شوید یعنی خاموش شوید چراکہ این وقت صبح است م وروی
الشیخ عبد الرحمن السلمی باسناد عن ابن عمر رضی اللہ تعالی
عنہما انہ سئل عن الغناء فقال لا بأس بہ ما لم یکن معہ شراب ت وروایت کردہ شیخ عبد الرحمن
سلمی بسند کردن از ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہما کہ تحقیق او سوال کردہ شد از
سرائیدن پس گفت کہ نیست خوف بآن وقتیکہ نباشد ہمراہ او شراب
م وفی تہذیب الامام الشافعی ان عمر رضی اللہ تعالی عنہ اذا خلا فی دارہ ترنم
بالبیت والبیتین ت ودر تہذیب الاخلاق امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ است
کہ تحقیق حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ وقتیکہ خالی میشد در خانہ خود یعنی
تنہا میشد ترنم میکرد بایک دو بیت م فاستاذن علیہ عبد الرحمن بن العوف
وھو یترنم فقال اسمعتنی یا عبد الرحمن فقال نعم اذا خلونا
منازلنا نقول کما تقول ت پس طلب اذن کرد بران عبد الرحمن بن عوف
یعنی ارادہ درآمدن کرد نزدیک او وحالانکہ او ترنم میکرد پس گفت او
آیا شنیدی تو ای عبد الرحمن پس گفت آری وقتیکہ خالی میشوم مکان
ہائے خود را میگوئیم چنانکہ تو میگوئی م فثبت بھذا ان الغنا التطیب
النفس مباح وھو متعارف بینہم ت پس ثابت شد باین کہ تحقیق

غنا بنا بر خوش نمودن نفس مُباح است و ہمین است مشہور میان اوشان ہم وذکر الغزالی عن یونس بن عبد الاعلی انہ قد سالت الامام الشافعی عن اباحۃ اہل المدینۃ السماع فقال لا اعلم احدا من علماء الحجاز ان یکرہ السماع الا ان یکون منہ فی الاوصاف منکرا ت وذکر کردہ است امام غزالی از یونس بن عبد الاعلی کہ تحقیق او گفت کہ تحقیق سوال کردہ شد امام شافعی از مباح کردن اہل مدینہ سماع را پس گفت نمیدانم کسی را از علمائے حجاز کہ مکروہ پندارد سماع را مگر اینکہ باشد ازان در وصفہا کسی چیز انکار کردہ شدہ ہم اما قول ابن مسعود رضی اللہ عنہ الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل فھو دلیل علی الاباحۃ ایضا ت لیکن قول ابن مسعود رضی اللہ تعالے عنہ کہ غنا میرویاند نفاق را در دل چنانکہ میرویاند آب سبزہ را پس این دلیل است بر مُباح شدن او نیز ہم اذ النفاق لا یصلح الا فی امر صالح بان یکون الفاعل نیۃ فاسدۃ فالنیۃ الفاسدۃ یفسد العمل ت چراکہ نفاق صلاحیت نمیدارد مگر در امر نیک بایں طور کہ باشد برائے فاعل نیت فاسد پس نیت فاسد فاسد میکند عمل را ہم فثبت بہ ان الغناء فی نفسہ امر صالح بالاتفاق ت پس ثابت شد

باینکه تحقیق غنا در ذات خود امر نیک است بالاتفاق م اما قول عثمان

رضی الله عنه ما تغنیت ولا تمنیت ولا مسست ذکری بیمینی منذ

بایعت رسول الله صلی الله علیه وسلم فهو محمول علی غناء الجاهلیة لتوفیق الآثار بین القولین وهو الاصل

ست لیکن قول حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه که نه سرائیدم ونه آرزو کردم ونه

مساس کردم شرمگاه خود را بدست راست خود از وقتیکه بیعت کرده ام

از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس این قول حمل کرده شده است بر غنا

ایام جهالت وبر آنچیز که مشابه اوست چنانچه غنا کرده میشد در زمان جاهلیت

برائے موافقت خبرہائے درمیان هر دو قول وهمین اصل ست یعنی میان

هر دو قول حضرت عثمان که از قول اول که نزد او دو کنیزک میسرائیدند

اباحت معلوم میشود وازین قول ثانی عدم اباحت م ولذلك قال الشیخ

فی السماع حلال وحرام وشبهة ت وبرائے همین گفته است حضرت

سلطان المشایخ رحمة الله للعالمین رضی الله تعالے عنه که در سماع

حلال وحرام وشبهة است م فمن سمع بنفس مشاهدة شهوة وهوی

فهو حرام لمشابهة غناء الجاهلیة ت پس شخصی که میشنود بنفس مشاهده شهوت

وهوا وحرص پس این حرام ست بسبب مشابه بودن او بغناء ایام جاهلیت را

م ومن سمع بطبع علی صفة مباح من جاریة او زوجتہ کان فیہ دخول
شبهة اللهو ت وشخصیکہ بشنود بطبیعت بر صفت مباح از کنیزک خود
یا از زوجہ خود باشد دران داخل شدن شبہہ لہو زیرا کہ بذات خود مباح
است لیکن مشابہ لہوست م ومن سمع بقلب سلیم عن اللهو والطبع
للاعتبار والانتباه والشوق الی لقاء الله تعالی فهو حلال بالاتفاق
ت وکسیکہ بشنود بدل سالم از لہو ولذت طبع برائے عبرت وخبردار شدن
وشوق سوئے ملاقات باریتعالے پس این حلال است بالاتفاق
م ویومی الیہ اقوال الصوفیة ت واشارہ میکند سوئے
این قولہائے صوفیان م قال ذی النون السماع وارد حق یزعج القلب
الی الحق فمن اصغی الیہ بحق تحقق ومن اصغی الیہ بنفس تزندق
ت گفتہ است ذوالنون مصری کہ سماع وارد حق تعالی است
برانگیختہ میکند دل را بسوئے حق تعالی پس کسیکہ گوش کند طرف او بہ
حق محقق شد وکسیکہ گوش کند طرف او بتقاضائے نفس زندیق شد
م وکذا قال الشبلی رحمة الله علیہ حین سئل عنہ ظاهرہ فتنة وباطنه عبرة
فمن عرف الاشارة حل لہ السماع والا فقد استدعی الفتنة وتعرض للبلیة

ت وہمچنیں گفتہ است شیخ شبلی رحمتہ اللہ علیہ وقتیکہ سوال کردہ شد ازاو
گفت کہ ظاہر سماع فتنہ است و باطن او عبرت است پس ہر کہ شناخت
اشارہ را حلال شد برائے او سماع و اگر نہ پس تحقیق درخواست کرد فتنہ را
و پیش آمد بلاہا م فثبت بہا ان السماع اللطیف غذاء الارواح لاھل المعرفۃ
وبالنظر الی نفسہ حسن قبیح اصلا اذ ھو حظ الارواح وبہ
ھزت الاشباح ت پس ثابت شد باینکہ تحقیق سماع لطیف
غذائے روح ہاست برائے اہل معرفت و نظر کردن سوئے ذات
خود نیکوست زبون نیست ہرگز جہتہ ایں کہ او حظ روح ہاست و باو
جنبش جسم ہاست م کما قال ابو علی الدقاق السماع لطف غذاء الارواح
لاھل المعرفۃ ولکن حکمہ مختلف بحکم المستمعین ت چنانکہ گفتہ است ابو علی دقاق
کہ سماع الطف ترغذائے ارواح ہاست بنا بر اہل معرفت ولیکن
مختلف میشود حکم او بہ حکم شنوندگان م فمن حملہ علی حق فلہ حق ومن
حملہ علی ضدہ فھو کذلک ت پس ہر کہ حمل کرد او را بر حق
پس برائے او حق است وکسیکہ حمل کرد او را بر ضد او یعنی بر خلاف
حق پس او ہمچنیں است یعنی سماع ہم خلاف است م فھو کالرائحۃ

الشجر بینہ اذا ہبت علے البساتین بروح المشام بطیبہ واذا مرت علی المزابل یحرق نفسہات پس سماع مانند باد درخت ہاست وقتیکہ وزد برباغ ہا راحت می بخشد مشام را بخوشبوئی خود و وقتیکہ میگذرد بر قاذورات میسوزاند آنرا ذات او بسبب بدبوئے م فالاحتیاط بہ علی قدر استعداد للستمعین ت پس احتیاط بسماع براندازہ استعداد شنوندگان است م لذلک قال الشیخ فی السماع ثلثۃ متسمع ومستمع وسامع ت وبرائے ہمیں فرمودہ است حضرت شیخ سلطان المشائخ رحمۃ اللعالمین کہ در سماع شنوندگان سہ قسم اند م متسمع و مستمع و سامع فالمتسمع یسمع بوقت والمستمع یسمع بحال والسامع یسمع بحق ت پس متسمع میشنود بوقت و مستمع میشنود بحال و سامع میشنود بحق م فصفۃ المتسمع التواجد وصفۃ المستمع الوجد وصفۃ السامع الوجود کما سنذکر فی ہذا الاصل پس صفت متسمع تواجد ہست صفت مستمع وجد ہست وصفت سامع وجود است چنانچہ قریب است کہ ذکر میکنیم دریں اصل م الاصل عاشر فی بیان حقیقۃ التواجد ت اصل دہم در بیان حقیقت تواجد است م التواجد حرکتہ موزونہ تصدر عن المستمع

بلا اختیارة عند غلبة السماع علیه بصوت مستحسن تواجد حرکتی است وزن کرده شده صادر میشود از مستمع بدون اختیار او نزدیک غالب شدن سماع براں پس او نیکوست م اذ هو یستدعی وجد القلب والوجد داعی الی وجود المحبوب یست چرا که او درخواست میکند وجد دل را و وجد طلب کننده است سوئے وجود محبوب م ویؤیده قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم حدیث قال علیه السلام حین اطلق معاویة رضی اللہ تعالیٰ عنه التواجد علی اللعب یا معاویة لیس بکریم من لم یتهز عند سماع ذکر الحبیب ت وتائید میکند ایں را قول پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ازیں وجہ کہ گفت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ اطلاق کردے معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ تواجد را بر لہو ولعب کہ اے معاویہ نیست بزرگ کسی کہ نہ جنبش کند نزدیک شنیدن ذکر دوست م وسئل الجنید رحمة اللہ تعالیٰ علیه عن التواجد فقال ان اللہ تعالیٰ خاطب الارواح فی المیثاق بقوله عزوجل الست بربکم استغرقت من رحمها بسماع الکلام ت وسوال کردہ شد حضرت جنید بغدادی رحمۃ اللہ تعالےٰ علیہ از تواجد پس گفت کہ تحقیق خدائے تعالیٰ خطاب کردہ ست روحہا در روز میثاق بقول خود کہ آیا نیستم من پروردگار شمایان

پُرشدند از پروردگار خود بشنیدن کلام یعنی سبب شیرینی ادم والارواح فاذا سمعوا لسماع حرکھم ذکر ذالک در وحـ ت پس ہرگاہ کہ شنیدند سماع را حرکت داہانید او شان از ذکر ہمون آواز م قال اهتزاز بہ للبس عند کرلان النبی علیہ السلام فعل کذا والصحابۃ رضی اللہ تعالی عنہم کذالک ت پس جنبش کردن بسماع نیست انکار کردہ شدہ چراکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہمچنان کردہ است و صحابہ رضی اللہ تعالی عنہم ہمچنان کردہ اند م وقد روی انہ علیہ الصلوۃ والسلام قال لعلی رضی اللہ تعالی عنہ انت منی وانا منک فحجل ت وتحقیق روایت کردہ شدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت برائے علی رضی اللہ تعالی عنہ کہ تو از من ہستی ومن از تو ہستم پس او ازین بشاشت جنبش فرمود م وقال لجعفر رضی اللہ تعالی عنہ اشبہت خلقی وخلقی فحجل ت وگفتہ است آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم برائے جعفر رضی اللہ تعالی عنہ کہ مشابہ ہستی تو خلق مرا یعنی پیدایش مرا در اعضائے بدن وخُلق مرا یعنی اخلاق مرا پس جنبش نمود م وقال لزید رضی اللہ تعالی عنہ انت اخونا ومولانا فحجل ت وگفتہ است آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برائے زید رضی اللہ تعالی عنہ کہ تو برادر من ہستی ومحبوب من ہستی پس او جنبش نمود م والتحجل عند الطرب وھو صفۃ

للروح کما اشار الجنید رضی اللہ تعالیٰ عنہ الیہ والقالب محرکات ت وجنبش کردن نزدیک خوشی است

واین صفت برائے روح چنانچہ اشارہ کردہ است جنید رضی اللہ تعالیٰ عنہ

سوئے این وتحرک شدن دل باوست م فالروح محرک والقالب محرک

ت پس روح حرکت دہندہ است وقالب حرکت دادہ شدہ است م فاذا

کان الروح یھتز بالنغمۃ والقالب رھینا بہ فلا یصدر عن المتواجد الا بحرکۃ الموزونۃ

ت پس وقتیکہ شد روح کہ جنبش می آید بسبب نغمہ وقالب گرو کردہ شد بآن

یعنی متابعت او حرکت میکند پس صادر نمیشود از تواجد کنندہ مگر بحرکت موزونہ

م اذ النغمۃ موزونۃ فلا سبیل الا نکارہ لانہ یوجد بلا اختیار المتواجد ت

چراکہ نغمہ وزن کردہ شدہ پس نیست راہ بنا بر انکار او وزیراکہ او یافتہ میشود

بدون اختیار تواجد کنندہ م فالتواجد دون الرقص اذ ھو تحرک بالاختیار

للتصنع وھو فعل السفہای المتصنعین عند غلبۃ الھواء فھو حرام بالاتفاق

ت پس تواجد سوائے رقص است جہتہ اینکہ رقص حرکتی است باختیار برائے

خودنمائی واین کار احمقان خودنمایش کنندگان است نزدیک غالب آمدن

ہوا وحرص بر اوشان پس این حرام ست بالاتفاق م اما حرکۃ للمتواجدین

فتتنوعۃ بتنوع الاحوال ت ولیکن حرکت تواجد کنندگان پس نوع نوع کردہ شدہ

است بہ نوع نوع شدن احوال وشاں یعنی حرکت آنہا بسیار قسم است ثم حرکۃ
تصدر عنہ عند النقب وہی کحرکۃ المذبوح عند الموت یک حرکتی است کہ صادر
میشود ازاں یعنی از تواجد کنندہ نزدیک شدت کرب واین حرکت مثل حرکت
جانورے ذبح کردہ شدہ است نزدیک ذبح کردن ثم وحرکۃ توجد بہم عند الطلب
وہی کحرکۃ النون عند مشاہدۃ البحر عن الساحل ومیگر حرکتی است کہ
یافتہ میشود باوشان نزدیک طلب واین مانند حرکت ماہی است نزدیک دیدن او
دریارا از کنارہ ثم وحرکۃ تبعث منہم عند الطرب وہی کحرکۃ الفراش عند
لقاء النور ومیگر حرکتی است کہ برانگیختہ میشود ازاوشاں نزدیک خوشی
واین مانند حرکت پروانہ نزدیک ملاقات کردن نور ثم فالنقب للنفس والطلب للقلب
والطرب للروح پس نقب برائے نفس است وطلب برائے دل است و
طرب برائے روح است ثم فالنفس بہ ھلک والقلب بہ سلک والروح ملک
پس نفس باو ہلاک شد ودل راہ یافتہ شد وروح مالک شد ثم فہذا
ھتزاز مختص باھل الکمال کما اھتز النبی صلی اللہ علیہ وسلم مع الصحابۃ عند سماع ھذہ القصیدۃ
الملومۃ من المحبۃ پس این جنبش خاص کردہ شدہ است باہل کمال چنانچہ
جنبش کردہ است پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہمراہ یاراں نزدیک شنیدن این قصیدہ

کہ پراست از دوستی شعر لقد لسعت حیۃ الھوی کبدی ؛ فلا طبیب لھا ولا راق الا الحبیب الذی شغفت بہ ؛ فعندہ رقیتی وتریاقی ترجمہ این است البتہ تحقیق بگزید مار دوستی جگر مرا پس نیست حکیم برائے او ونہ دوا مگر دوستیکہ فریفتہ شدہ ام من اورا پس نزدیک او دوائے من است و تریاق من ہست و شخصی ترجمہ ایں رباعی در نظم فارسی کردہ است

رباعی

بگزید مار عشقت جگر کباب مارا ؛ نہ طبیب میشناسد نہ فسون گراین دوارا

مگر آن حبیب دلبر کہ ربود جان زدستم ؛ بفسون گری درآید بکند علاج مارا

م حتی سقط ردائہ عن منکبیہ ت تا اینکہ افتاد چادر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از شانہ او م فاذا کان لتواجد فعل النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ رضی اللہ تعالی عنہم فھو محمود ت پس ہرگاہیکہ شد تواجد کار پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و یاران او رضی اللہ تعالی عنہم پس او نیکوست م وانکان بالنظر الی ظاھرہ لعب کما نسبہ معاویہ رضی اللہ تعالی عنہ الیہ حیث قال ما احسن لعبک یارسول اللہ فمنعہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم کما ذکرنا ت واگرچہ ہست بنظر کردن طرف ظاہر او لعب چنانچہ نسبت کردہ است اورا معاویہ رضی اللہ تعالی عنہ سوئے لعب ازیں وجہ

کر گفت لعب توچہ خوب است یا رسول اللہ پس منع فرمود او را پیغمبر صلی اللہ

علیہ وسلم چنانچہ ذکر کردیم م وکان لہ ظاہر وباطن ظاہرہ حرکات مزینۃ

وباطنہ غلبات محفیت وہست برائے وجد ظاہر و باطن ظاہر او حرکت ہاست

کہ دیدہ می شوند و باطن او غلبہ ہائی ست یعنی واردات پوشیدہ است

م فہو عند ارباب الصور ہزل اذ ہم لا یطلعون علی الغلبۃ السریۃ یحسون الحرکۃ

ت پس او نزدیک صاحبان صورت یعنی ظاہر بینان لہو ولعب است

سبب اینکہ ایشان اطلاع نمید ارند بر غلبہ یعنی بر ذات پوشیدہ وحس میکنند یعنی

می بینند حرکت صوریہ را یعنی ظاہریہ را م وعند اصحاب السر جدّ اذ ہم یغلبون

بالمشاہدۃ السریۃ ولا یشاہدون الحرکۃ الصوریۃ ت ونزدیک صاحبان راز

یعنی اہل باطن کوششی است یعنی دوستی است زیرا کہ ایشان غلبہ کردہ میشوند

بمشاہدہ سریہ ونمی بینند حرکت ظاہریہ را م فہذا الخبر المسند ینبئ عن ہاتین

الحالتین وہو الصحیح لا شبہۃ فیہ ت پس این حدیث سند کردہ

شدہ خبر میدہد از ین ہر دو حالت وہمین صحیح است نیست شبہہ درا دم اما جا

صاحب العوارف فیہ محمول علی قول معاویۃ فی اطلاق التواجد علی اللعب ت لیکن

تردد صاحب عوارف دریں حمل کردہ شدہ است بر قول معاویہ در اطلاق
کردن اوی تواجد را بر لعب م فهو شیخ ذاکر شاکر بنعمة الله تعالی لا یفتر عن ذکرہ
لیلا و نہارا سرا و جہارا اقرب الی صفة الملائکة لکن لیس له من حال العشق و غلبة السماع
شعور ت پس آن شیخ ذکر کنندہ است و شکر کنندہ است بہ نعمت
خدائے تعالی سستی نمیکند و غافل نمیماند از ذکر حق سبحانہ شب و روز آہستہ
و بآواز بلند و نزدیک است سوئے صفت ملائکہ لیکن نیست برائے او از حال
عشق و غلبہ سماع شعور م اذ لیس بینهما ملازمة مسلوبة لا یوجد احد
بدون الاخر ت چرا کہ نیست درمیان آن ہر دو لزوم برابری کہ نہ یافتہ
میشود یکی بدون دیگر م کما ذکر شیخنا نظام الحق والدین عن الشیخ العارف
نجم الدین قدس الله سرهما فی الفوائد انه قال فی شانه ان فی کل نعمة ما هی تمکن
للبشر وجودها فهی موجود لهذا الاخ العزیز الا نعمة الشوق و نعمة السماع فانهما
مفقود عنه لقوة الصحو و الاشتغالات بالتعبد ت چنانچہ ذکر کردہ است شیخ ما رحمة للعالمین
سلطان المشایخ حضرت نظام الحق والملة والدین از شیخ عارف نجم الدین
قدس سرہما در فوائد الفواد شریف کہ تحقیق گفت آنحضرت در شان او کہ تحقیق
دریں ہر نعمتی کہ ممکن باشد برائے آدمی وجود او پس آن نعمت موجود است

برائے این برادر عزیز مگر نعمت عشق و نعمت سماع پس اثر این هر دو گم شدہ

است از او و برائے قوی شدن صحو و مشغول شدن او در عبادت م فتخلجانہ

لا یدل علی ضعف ھذا الخبر بل یرجع الی ضعف الحال کان صاحب القوۃ درج

فیہ ھو اقرب الی عھد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واعلم بالسنن والاثار روا ونعرف صحتہ

م پس خلجان او دلالت نمیکند بر ضعیف شدن این حدیث بلکہ رجوع میکند

سوئے ضعف حال آن شیخ چراکہ صاحب قوۃ القلوب درج کردہ است

این حدیث را در کتاب خود و این صاحب قوۃ القلوب نزدیکتر است طرف

زمانہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و دانا تر است بحدیثہا و خبر میدارد بہ صحیح

شدن حدیث م فافھم ت پس فہم کن م الخاتمۃ ت خاتمہ است

م اعلم ان مسئلۃ السماع مختلف بین الفریقین المذکورۃ کما بیناہ

ت بدانکہ مسئلہ سماع اختلاف کردہ شدہ است درمیان فرقہ ہائے ذکر کردہ

شدہ چنانچہ بیان کردیم م فلا یکون اباحتہ مقیدۃ بزمان دون زمان

ت پس نخواہد شد مباح شدن او قید کردہ شدہ بیک زماں بدون زمانہ دیگر

م کذلک الاباحۃ والحرمۃ لانھما لا یثبتان الا بالوحی والوحی بعد نبینا علیہ الصلوۃ

والسلام منقطع ت ہمچنان مباح شدن و حرام شدن چراکہ این دو حکم ثابت نمیشوند

مگر بوحی و وحی بعد پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم منقطع است م فکیف یصح قول المنکر
انہ قال علیہ ما ینحفہ ان السماع کان مباحا فی زمان السلف فلان
حرام بالاتفاق اذا اھل فی زماننا مفقود ت پس چگونہ صحیح میشود قول انکار کنندہ
کہ تحقیق او گفت برا و با دچیز یکہ آں مستحق اوست کہ تحقیق سماع بود مباح در
زمان سلف پس اکنوں حرام است بالاتفاق جہت اینکہ مردم اہل
در زمان ما گم شدہ اند م وھو ادعاء الوحی واطلاع الغیب لان فقد انہ
لا یتحقق الا بھا وھو کفر بالاتفاق واین دعوی وحی و علم غیب است چراکہ گم شدن اہل
معلوم نمیشود مگر بآن ہر دو واین کفر است بالاتفاق زیراکہ وحی موقوف
است و عالم غیب خدائے تعالی است م فثبت ان بہ قوام الضلال ولا یقول
مثل ھذا الا المبتدع الضال ت پس ثابت شد کہ تحقیق باین یعنی بقول
منکر قوام گمراہی است و نمیگوید مانند این مگر بدعتی گمراہ م فافہم ت پس فہم کن
م واجتنب عنہ ت و پرہیز کن از و م وانظر فی ھذہ الرسالۃ لعین الانصاف
حتی یتحقق خلاف الاختلاف ت و نظر کن درین رسالہ بچشم انصاف تا آنکہ متحقق شود خلاف
اختلاف م وفقنا اللہ تعالی وایانا علی منابعۃ السلف الصالحین بحق نبی المختار وآلہ الاخیار
ت و توفیق دہد ترا خدائے تعالی و مایان را بر تابعداری سلف نیک مردان بحق پیغمبر مختار
و اولاد او کہ نیکو اند ❊

تمت